

پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم　　شماره هشتم

نیمه دوم تیر ماه　　۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه‌جا ۱۲۰ ریال
(از بیچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه پیمان

فهرست انچه دراین شماره بچاپ رسیده



شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره هشتم

نیمه دوم تیر ۱۳۲۲

درهر ماهی دو شماره بیرون آید

آفرید گارا بنام تو ودرزینهار تو

شماخودتان دشمن خودتان میباشید

بارها دیده میشود کسانی ازایرانیان سخن ازجنگ دولتهای بزرگ می‌رانند و بفیروزی اینسو یا آنسو دلبستگی می نمایند. گاهی نیز چنین می گویند : ببینیم پایان این جنگ چه خواهد بود؟.

می گویم : شما دراینجنگ چه دستی داشته‌اید که بپایان آن امیدی می بندید؟!.. آری در پایان اینجنگ دگرگونیهایی در جهان خواهد بود ، ولی دربارهٔ توده هایی که در آن دست داشته‌اند.

شما خودتان دشمن خودتان میباشید . آنچه شما را زبون گردانیده و بزیر دست بیگانگان داده آلودگیهای خودتانست . جهان بهرحالی می افتد بیفتد ، شماتاچنینید که هستید چنین‌خواهید بود که هستید .

یکمردم تاخود نیك نباشند ازنیکیهای جهان بهره نخواهند یافت .

يك توده آلوده اگرهم ازپیشآمدها سودی برندجزچندگاهه نتوانند بود وسرانجام هوده‌ای ازآن دردست نتوانند داشت .



پیغمبری چیست ؟..

از هنگامیکه ما پیمانرا بنیاد نهاده با نادانیها و گمراهیها به نبرد برخاستیم کسانی در اینجا و آنجا نشسته گفتند : « دعوی پیغمبری می کند » ، و اینرا یك افزاری در دست خود ساختند . ما سخن از گرفتاریها و بدبختیهای مردم رانده راه چاره نشان میدادیم ، آنان پروایی باینها نداشته وهمه چیزرا رها کرده تنها این بهانه‌را دنبال می کردند .

آقای محمد علی فروغی که چند ماه پیش مرد و در روزنامه ها اورا از دانشمندان جهان شمردند ، بلکه نام فیلسوفش دادند ما یك رفتار بسیار عامیانه‌ای ازو دیدیم ـ اینمرد هوادار خیام وحافظ وسعدی‌می بود ، پشتیبانی از صوفیگری می کرد ، برواج فلسفه از کهنه و نو می کوشید ، بملایان نگهداری می‌نمود ، با پیراستن زبان فارسی دشمنی نشان میداد ، در بارهٔ « قضا و قدر » پافشاری میداشت ومیخواست همگی باوی هم باور باشند .

اینها که‌مایه بدبختی ایران ـ بلکه سراسر شرقست ـ جناب آقای فروغی پشتیبانی از همه آنها می کرد ، وپیداست که این رفتار او ساده نمی‌بود .

هرچه هست ، ما در همه چیز باآقای فروغی جدا می‌بودیم . آنچه را او میخواست ما آخشیجش میخواستیم ، وهیچگاه امید نبسته بودیم که او دلیلهای مارا بپذیرد وبگفته‌های ما گردن گزارد . لیکن می‌گفتیم بهر حال یك پاسخی خواهد نوشت ، وبسیار درشگفت شدیم هنگامیکه دیدیم آقای فروغی بجای‌پاسخ در اینجا وآنجامی‌نشیند وچنین می گوید : «اودعوی پیغمبری می کند» ، وبهمین دستاویز از دشمنی و کار شکنی باز نمی‌ایستد . بویژه هنگامیکه نخست وزیر می‌گردد . این بود رفتاریکه ما ازآن دانشمند فیلسوف دیدیم .

کسانیکه این بهانه‌را دنبال می کنند پیش خود زیرکی نشان میدهند ، و بگفته عامیان ، بایك‌تیر دونشان می‌زنند . زیرا از یکسوی بااین بهانه پرده‌بروی کار خود می کشند و درماندگی خود را پوشیده میدارند . ما ایراد های بسیاری بکیشهای آنها ، بباورهای آنها می گیریم که یاباید پاسخ دهند ویا گفته‌های مارا

بپذیرند . آنان چون نه‌پاسخی میدارند ونه می‌پذیرند ، ناچار دست بدامن این بهانه می زنند . از آنسوی با همین سخن مردم را بما می شورانند . زیرا مردم بدو دسته‌اند : یکدسته آنانکه درس خوانده‌اند و بیدینند ودرنزد آنان چنین سخنی جز مایه ریشخند نیست . دسته دیگر آنانکه عامیند و پا بستگی بکیش می‌دارند و در نزد آنان پیغمبری پایان پذیرفته و دیگر خدا چنین کاری نتواند کرد ، ودعوی پیغمبری یك گناه بزرگیست . اینمردم برفتن همه چیزشان خرسندی دهند و بآن خرسندی ندهند که کسی به‌پیغمبری برخیزد . این یك آسیب بزرگی بکیش ایشانست ؟

بهانه جویان خواستشان اینست که داستان در همین‌جا پایان پذیرد . باین معنی مردم بهمین دستاویز بشورند وما ناگزیر شده بآنان بردازیم وپاسخ دهیم و ملایان میدان یافته پا بمیان گزارند ، وآیه آورند ، وحدیث یاد کنند ، تفسیرها را بمیان کشند ، و بدینسان سخنان دیگر فراموش گردد ، و آن ایراد های گیرنده که‌ما بکیشها و بدآموزیهای آنان گرفته‌ایم بیکبار ازمیان رود . اینست خواست ایشان .

بتازگی هم دیده میشود که برخی روزنامه‌های پست تهران وشهرستان ها این عنوان‌رایاد می کنند ، وبگمان خودشان یك ایراد بزرگی بمن پیدا کرده‌اند.

بدبختان کور درون ، دربرابر اینهمه آمیغهای روشن که‌مایه رستگاری خود آنان و خانواده‌هاشان تواند بود ، بایستادگی و دشمنی پرداخته بیك چنین بهانه‌ای دست می‌یازند . ای‌بیچارگان کور درون ، ای‌بیچارگان که‌ارج آدمیگری خودرا ازدست داده‌اید .

من بارها باین بهانه جویان پاسخ داده‌ام . بارها گفته‌ام : من نامی‌بروی خود نگزاردم . من نمیخواهم این گفتگوها بمیان آید . ما هرسخنیکه می گوییم دلیلها برابش یاد می کنیم ـ ما آمیغهایی را روشن می گردانیم که در استواری همسنك دانشهاست ، وشما یاهر گروه دیگری ناچارند که‌آنهارا بپذیریدونیازی بآنکه عنوان پیغمبری در میان باشد نیست . از آنسوی شما معنی پیغمبری را نمیدانید . آنمعناییکه شما شنیده‌اید ودرمغزهای خود جا داده‌اید بسیار بیپاست . پس راه آنست که نخست بچارهٔ دردها کوشیم و این گرفتاریها را از این توده دور گردانیم ، وچون این کاررا بپایان رساندیم ، آنگاه بازگشته ببینیم معنی پیغمبری چیست ، وآیا این کارها عنوان پیغمبری می‌داشت یا نمیداشت .

مثل شما باحال کنونیتان مثل کسانیست که در لجنزار ناپاکی فرورفته‌اند

و کسانی فرا رسیده میخواهند آنان‌را بیرون آورند، و آن بیخردان بجای اینکه خشنود باشند وسپاس گزارند ودست دراز کرده هرچه زودتر خودرا ازلجنزار بیرون کشند، باآن کسان بهایهوی پرداخته می‌گویند: شمارا که فرستاده؟ . از کجا آمده‌اید؟ شما که نمی‌توانستید برها کردن ما بیایید - در لجنزار ایستاده باین نادانی پردازند – آری داستان شما بدبختان همینست .

شما معنی دین‌را نمیدانید، معنی زندگی‌را نمی‌شناسید، سر کلافه را گم کرده‌اید، تاریخ خود را نمی‌فهمید، زیر پای دیگران لگد مال می‌گردید. شما چندان درمانده‌اید که دیگران شمارا می‌فریبند و دست می‌اندازند. همینکه یك شرقشناسی برمیخیزد و ستایشهایی از خیام یاازحافظ یا ازصوفیگری می‌نویسدشما بیچارگان بی‌آنکه بدانید خواستشان چیست، در اینجا بتکان می‌آیید و هایهوی راه می‌اندازید و نام شاعران یاوه گو را که ننگ جهان آدمیگری بوده اند «مفاخر ملی» می‌گزارید و کتابهای آنهارا که سراپا زیانست پیاپی چاپ کرده بدست جوانان میدهید که باید گفت: بادست خود گور خودرا می‌کنید.

هر کسیکه اندك فهمی دارد اگر شعرهای خیام یاحافظ را بخواند آشکاره خواهد دیداین شاعران مردم‌رابجبریگری‌میخوانند، درس تنبلی و بیغیرتی میدهند، آشکاره کوشش‌را می‌نکوهند. آشکاره خواهد دید که این کتابها در میان یك توده مایه بدبختی ایشانست. ولی شما بیچارگان اینهارا نمی‌فهمید.

درچنین‌حالی، مابرخاسته یکایك بدبختی‌هاو گمراهیهارا شمرده مایه‌وسرچشمه هریکی‌را باز می‌نماییم ویکشاهراه بسیار روشنی بشما نشان میدهیم، و شما در برابر این بیکبار بی‌پروایی نموده و این بدبختی‌ها ونادانیهارا بروی خودنیاورده گفتگو ازپیغمبری بمیان می‌آورید، واین شگفت که‌همان‌را گناهی بمامی‌شمارید. دوباره می‌گوییم: ای بیچارگان!

هر چه هست باید در این زمینه دیگر بپاسخ پردازیم، ومن میخواهم این بار از در دیگری درآییم. تا کنون میخواستیم این زمینه سربسته بماند تا در پایان بخود دانسته شود. اکنون که بدخواهان نمیگزارند سربسته بماندپس‌چه بهتر که آنرا یکسویه گردانیم. اینست میخواهم ازملایان وازدرس خواندگان و از همه کسانیکه با ما دشمنی نشان میدهند چند پرسشی کنم که بآنها پاسخ دهند و زمینه برای گفتگو هموار شود:

یکم: پیغمبری چیست وچگونه تواند بود؟.. شماآنرا بچه معنی میدانید؟! در کتابهای شما چنین می نویسند: چون خداخواست پیغمبر اسلام را

برانگیزد از آسمان فرشته بنزد او فرستاد. آن فرشته همیشه آمدی و رفتی و از خدا پیام آوردی. می‌نویسند: از بهشت براق برای پیغمبر آوردند که بآن سوارشد وبآسمانها رفت وخدا را دید وبازگردید. اینها سخنانیست‌که پیشوایان شما از نخست گفته‌اند و نوشته‌اند و کتابهاتان پراز اینهاست. درحالیکه سرتاپا غلطست و ایرادهای بسیار بآن توان‌گرفت. من ازشما می‌پرسم:

۱) مگر خدا درآسمانست؟!..

۲) مگرخدا نمی‌تواندآنچه میخواهد بدل هر کسی بیندازد تا نیازپیدا کند و فرشته فرستد؟!..

۳) مگر خدا را توان دید؟!.. مگر خدا در یك کالبد است که بنزد اوتوان رفت؟!..

بماندآنکه دانشهای امروزه ازبودن‌آسمان ناآگاهی‌می‌نماید. بماندآنکه فرشته را نمی‌پذیرد. شما باینها چه‌می‌گویید؟؟..

دوم: یك پیغمبر یابرانگیخته را ازچه راه توان شناخت؟!..

در کتابهای شما نوشته‌اند که با معجزه (نتوانستنی) توان شناخت: پیغمبر باید مرده زنده گرداند، شتر از سنگ درآورد، باسوسمار سخن‌گوید، از غیب آگاهی دهد، از میان انگشتان آب روان گرداند. اینها چیزهاییست که در کتابهای شما نوشته‌اند و شما تاکنون همین باور را داشته‌اید. در حالیکه درقرآن دیده میشود که ازپیغمبر اسلام پیاپی «معجزه» طلبیده اند واو گفته‌من نتوانم. آشکاره ناتوانی نموده.

شما باین نادانی خودتان وپیشوایانتان چه می گویید؟!.. چه می‌گویید که آیه های آشکار قرآن را نفهمیده اید؟!.. از این گذشته در جاییکه باید داستان معجزه را کنار گزاشت راست و دروغ یك پیغمبر را از چه راه توان شناخت؟!..

این را هم بنویسم: کسانی از شما هامی‌روند و نوشته های مارامیگیرند و سخنانی راکه دراین باره ها نوشته‌ایم میخوانند و دربرابر این پرسشهابرخ ما می‌کشند. ناچارم بگوییم که این نادانی دیگری از شماست. شما اگر نوشته های مرا راست می‌دانید باید همه را بپذیرید و بیایید همدستی نمایید، و اگر راست نمیدانید نباید تکه هایی را ازآن بردارید و وصله کیش خود کنید. کیش شما همانست که در کتابهاتان نوشته اند. باید درپیرامون آنها گفتگو کنید.

سوم: داستان برانگیختگی اینست که آدمیان گمراهی پذیرند وهر زمان

دچار گمراهیهای دیگری گردند ، وخدابرای آنکه مردمان را از گمراهیها برهاند هر زمان باید راهنمایی برانگیزد . همین را در کتابهایتان نوشته‌اند . از آنسوی شمامی گویید پیغمبر اسلام آخرین پیغمبر بوده پس‌از آن کسی نباید برخیزد.

اکنون شمابگویید آیامعنی اینسخن آنست که پس از پیغمبر اسلام آدمیان دیگرشده‌اند و گمراهی پذیرنیستند ، یاآنکه خدا ازجهان چشم پوشیده و دیگر بمردمان نخواهد پرداخت ؟ . . آیا کدام‌یکی‌ازاینهاست؟.. اگرمی گویید : مردمان دیگر شده‌اند که دروغست . مردمان همان مردمانند وهمچنان گمراهی پذیر می باشند . دیگران بماننده‌مان پیروان اسلام امروز درتوی گمراهیهای گوناگون دست وپا می‌زنند . اگردرزمان پیغمبراسلام یك گمراهی بت پرستی بوده امروزه ده گمراهی توان شمرد . اگرمی گویید : خدا ازجهان چشم پوشیده که آن نادانی و گستاخیست .

آری درقرآن جمله «وخاتم‌النبیین» هست ، ولی آنکه پاسخ ایراد نتواند بود . چه بساکسانی که قرآن را نپذیرند . آنگاه در خود قرآن آخشیج آن جمله نیزهست که من نمیخواهم دراینجا یادکنم وکار را بکشاکش این آیه* و آن آیه برسانم . نمیخواهم به‌لق‌چانگیهای ملایان‌میدان بدهم . آنان بسیارمیخواهند که گفتگو باینجا کشد و آنان بمیان افتند ویکی ازحدیث گوید ، و دیگری تفسیرپیش کشد . ولی‌من آنرا نمی‌خواهم داستانی‌باین بزرگی وارجداری پاسخش یك جمله ناروشنی‌نتواند بود . یك جمله جلونیازمندیهای جهان‌را نتواند گرفت . یك جمله آییر خدارا ازمیان نتواند برد .

درجاییکه کاربستن بازی کشد ویکمشت ملایان چشم ازخدا و آیین خدا بپوشند وبروی یك‌جمله تاریکی ایستادگی‌نشان دهند ، سزایش‌همانست که بهاءالله کرده وچنین گفته : « من نبی نیستم ، من رب هستم که بالاتر از نبی است » بگفته عامیان پاسخ های هویست .

اینهاست پرسشهای من . من اینهارا ازهمگی ملایان می‌پرسم ، از علمای نجف و کربلا وقم می‌پرسم ، ازسنیان وازشیعیان می‌پرسم ، هر که‌تواندپاسخی گوید .

بارهانوشتم : من نامی‌بروی‌خود نگزارده‌ام ، برای خود چیزی‌نمیخواهم ، نوشتم : ازنام پیغمبری بیزارم ، بارها یادآوری کردم : مارا امروز آن بهتر که گمراهیهارا از میان برداریم وحقایق را روشن گردانیم و باین بدبختیها که در میانست چاره کنیم ، وپس ازآن خواهیم دانست عنوان این کوششها چیست ؟.. چه

نامی باید برویش گزاشت ؟..

بارها گفتم : پیغمبری بآن معنی که شما فهمیده اید با دانشها ناساز گار است و امروز را جزمایه ریشخند نتواند بود ، و جز کاستن ازآبروی دین‌وخدا شناسی نتیجه نتواند داد ، ومعنی راستش که ازهرباره استوار وآبرومنداست کسی نمیداند ومن اگر بآن پردازم ازراه خود بازخواهم ماند ، و درخواست کردم که این جستار را سربسته گزارید تاهنگامش رسد .

بارها اینها را گفتم و نوشتم و درخواست کردم وشما ستیزه رویان گوش نداده پیاپی آن نام را بمیان آوردید ، همینست میخواهم با شما این جستار را بپایان رسانیم و نتیجه گیریم . اینست باین سه پرسش برخاسته ام . شما نخست باین پرسشها پاسخ دهید تابدانیم شما نیزچیزی میدانید .

شما کوششهایی راکه من در راه بلندی نام آفریدگار می کنم ، ودرچنین زمانی که مادیگری جهان را فراگرفته درفش خداشناسی برافراشته‌ام ، و بابی دینی و خداناشناسی سخت ترین نبرد را می کنم ، گناهی بمن می شمارید و تا می‌توانید بکارشکنی می کوشید . اکنون بگویید ببینیم چه‌سخنی میدارید . روشن گردانید که چه ایرادی می گیرید .

امام ناپیدا یا دستاویز تنبلان

با یکی از تهرانیان در باره پیمان و کوششهای پیمانیان گفتگومی کردیم . دیدم گفت : باید خود امام بیاید وکار ها را اصلاح کند . گفتم : گیرم که او بیایدآیا نه آنست که بکندن ریشه گمراهیها و پراکندن راستیها خواهد کوشید و همگی مردم را بیکشاهراه خواهد خواند و شما نیز باویاری خواهید کرد ؟!.. گفت : آری . گفتم : همان کاررا ما اکنون‌می کنیم پس‌چرا بمایاری نمی کنید؟!. اگر در حقیقت خواست شما نیکی جهانست پس چر در یك کوششهایی که آغاز گردیده و به نتیجه هایی نیز رسیده همراهی نمی کنید و همیشه میخواهید چشم به آینده دوخته با انتظار دلهای خود را خشنود گردانید ؟!.. چون پاسخی نمیتوانست گفتگو را ناتمام گزارده رفت .

تهران - احمد کریمی

نادانی مردم بیش از آنست که پنداشته میشد

دراین مدت که من دراین جا هستم چند نفر را باراستیها آشنا نموده‌ام این مردان باوجودیکه همه با سواد و کار های خوبی هم عهده دار هستند مثلا یکی بخشدار و دیگری فرمانده گروهان و دیگری فرمانده پادگان و مانند اینها میباشند نه تنها نام راستیها را نشنیده بودند نام آقای کسروی را هم نمی دانستند . نمیدانم چه انگیزه دارد که این دانشمند بزرك مدت ده سال است که باین کار برخاسته و در این مدت پرده از روی راستیها برداشته وباتمام نادانی ها نبرد میکند هنوز بسیاری این دانشمند را نمیشناسند .

میگویند موقعیکه داروین نتیجه افکار خود را منتشر نمود (با اینکه در چند جا لغزش داشت) در یك روز تمام نوشته های او بفروش رسید و در مدت کمی تمام انگلستان یا تمام اروپا آن دانشمند را بشناختند با این که این دانشمند شرقی لغزشهای آن دانشمند غربی را بادلیل روشن نموده و راه زندگانی را بروی جهانیان باز نموده چه انگیزه دارد که بسیاری از مردان این کشور او رانشناخته‌اند ؟

تفاوت این مردم با آن مردم چیست ؟!

برخی از اشخاص باسواد این کشور هم که نام آقای کسروی را شنیده اند بدون اینکه نوشته های آن دانشمند را بخوانند و بدانند که چه میگوید تا با ما روبرو میشوند از بد زبانی باز نمی ایستند . بیش از این درماندگی نباشد . بیش از این گمراهی نیست .

بوستان مدیر گمرك - بوستانی

پرچم : این نوشته تکه ایست از نامه‌ای که آقای بوستانی مدیر گمرك بستان بآقای برهانی (در بوشهر) نوشته است . باید گفت : توده ایرانی باحال امروزی با توده‌های اروپایی در خور سنجش نیست . این بدیها که ما از ایرانی ها می بینیم تنها یك معنی می‌دارد ، وآن اینکه آلودگی این توده بیش‌ازآنست که پنداشته میشد ، ومانیز باید کوشش را بیشتر گردانیم .

آری توده بدبخت ایران بسیار آلوده است ولی خدا را سپاس که راه چاره بسته نشده ، خدا را سپاس که در میان همان توده یافته میشوند کسانیکه در راه رهایی مردم پاکدلانه بکوشند و بدینسان از دور و نزدیك دست بهم دهند . اگر آلودگی ایرانیها بسیار است نیروی این کوشش های پاکدلانه ، و این همدستیهای آزاد مردانه نیز بسیار میباشد .

چگونه ((حزب)) می سازند

آخر روز بیست و نهم اردی بهشت بود که از باغ ملی رو بخانه خود میرفتم در بین راه‌به‌یك‌تن از یاران که یکنفر دیگر هم همراه او بود بر خورد نمودم کمی ایستاده و چند سخنی بمیان‌آمد آنکه از یاران بود گفت‌شنیده ام‌جمعی بنام حزب ... دراهواز گرد هم آمده اند و امشب را هم نشست‌دارند اگرآهنك جایی ندارید بد نیست براهنمایی ایشان (اشاره بشخصی که همراهش بود) به آنجا برویم تا به بینیم چه گفتگویی‌در میان دارند و آرمان آنها که بچنین‌کاری برخاسته اند چه میباشد .

بی درنك پذیرفتم و هنوز چند گامی پیش نرفته بودیم که‌یکنفرازیاران تازه وارد بما رسید او هم گویا از پیش خبر این حزب را شنیده بود چون از آهنك ما خبردار شد با ما همراهی کرد وچهار نفری براه افتادیم همینکه‌درب خانه‌رسیدیم وخبر دادیم شخصی که‌پس‌ازآن دانسته شد رئیس حزب است وآقای ... نام دارد از خانه بیرون آمد وباخوشرویی ما را پذیرفت و بدرون خانه رهنمایی کرد همگی داخل خانه شدیم و در سالنی که از فرش قالی و مبل و صندلی و بادبزن و چراغ الکتریکی آراسته بود نشستیم . کمی بی‌حرف بودیم سپس یکی از یاران رو به رئیس حزب کرد و گفت گویا امشب نشست دارید . بی درنك پاسخ داد : نشست نیست مجلس است زیرا فرهنگستان کلمه نشست را مورد استعمال قرار نداده است .

پس از آن بسخن خود ادامه داده و گفت : لابد آقایان برای آگهی از حزب باینجا آمده اند . گفتم بلی . گفت منظور ما از تشکیل این حزب که‌مرکز آن در تهران است از این قرار است که در مرام نامه آن هم بچاپ رسیده .

۱ - حفظ استقلال ایران . این توضیح راهم‌داد (استقلال بر سه قسم است‌سیاسی اقتصادی . قضائی .) ۲ - تجدید مجد و عظمت ایران . ۳ - جلب بمحاکمه‌خائنین و خیانتکاران مملکت . ۴ - شرکت در انتخابات (از این بند خواستشان که به چنین کاری دست زده اند بر من آشکار و دیگر نیازی بگفتگو نمیدیدم)
۵ - منع استعمال تریاك و الکل و جلوگیری‌از هر گونه عملی که ضرر اخلاقی داشته باشد . ۶ - بستن سد ها و تعمیرات قنوات برای امور کشاورزی
۷ - توسعه و پیشرفت بهداشت و فرهنك مملکت . اینهاست مرام ما و مثل حزب آزادگان که گویا آقایان در آن شرکت‌دارند هیچ پیوستگی با دین و

مذهب ندارد . فقط اشخاصی در این حزب پذیرفته میشوند که مسلمان باشند (بیچاره معنی مسلمان را هم خود نمیدانست) و در احزاب دیگر وارد نباشند و این مرام نامه را هم به پذیرند . ما بعقاید و مذاهب اشخاص کاری نداریم البته یکی طرفدار شعر و شاعری است یکی طرفدار ملا و آخوند است یکی طرفدار چیز دیگر است . اینها چون در اقداماتی که ما میخواهیم بکنیم منشاء اثری نیست کاری نداریم . البته یکی قورمه‌سبزی‌دوست دارد یکی باقله‌پلو . (جمله اخیر ما را بخنده انداخت ولی خود داری کردیم) ماچکار باین موضوعها داریم مامی خواهیم اشخاصی که وارد این حزب میشوند دور هم جمع شده و بنشینیم صحبت بکنیم و حکومتی تشکیل دهیم و وزرایی روی کار بیاوریم که بالاخره این مرام نامه را عملی کنیم . چنانچه آقایان مایل باشند تشریف بیاورند با ما هم دست شوند .

(در این گفتگو از جای خود بلند شد و روزنامهٔ بنام ... برداشت) و گفت مرام ما از این روزنامه معلوم است آقایان بخوانید خواهید فهمید . من با اینکه از شنیدن چرندهای آقای رئیس حزب از سخن گفتن چشم پوشیده بودم پرسیدم: از گرد آمدن جمعیتی که میگویید هر کدام کیشی جداگانه داشته باشند چه سودی توان برد و چه کاری میتوان انجام داد ؟! چون پاسخی نداشت دو مرتبه همان سخنان اولی خود را از اول تا آخر باز نمود و در آخر هم این جمله را زیاد کرد.« این حزب یگانه حزب رسمی در ایران میباشد » تا اینجا چون درجه نافهمی و نادانی او دانسته شد دیگر دم نزدم . دیگری از همراهان پرسید مرام شمارا نفهمیدم آیا اگر مثلا من میخواهم وارد حزب شما بشوم بایستی سدسازی را بلد باشم ؟ رئیس حزب سخت بر آشفت و گفت شما ملتفت نشدید مرام چیست اینجا چاپ شده (کتابچه آن را نشان داد) ترکی نیست عربی هم نیست فارسی است بخوانید و به بینید . آن شخص با لب خند کوچکی گفت خواندم و فهمیدم اینها برنامه حزب است که بقول خودتان وقتی حکومت را در دست گرفتید و وزرایی روی کار فرستادید باید این برنامه را عملی کند ولی اکنون که من یا آقایان بخواهیم وارد حزب بشویم چگونه باشیم آیا مسلمان که میگویید یعنی چه ؟ . باز آقای رئیس حزب پاسخی نتوانست بدهد گفته‌های اولی خود را بر زبان آورد. آن شخص به‌تکان آمد و گفت آقا ببخشید : این که حزب نیست بلکه بچه‌بازی است .

در اینجا چون دیده شد که کار به چخش کشیده‌میشود و دانسته شد که

آقا چیزی در نهادش نیست و این سخنان را هم کسی یادش داده نشستن را بیهوده دانسته و پا شدیم

اهواز - پیامی

پرچم : این گفتار از آقای پیامی یکماه پیش رسیده و چاپ آن بدیر افتاده . این یك چیز شگفتیست که کسانی نه‌تنها در این‌راه روشن کوشش باما همراهی نمی‌نمایند، از کنار ایستاده زباندرازی‌هم می کنند، سر کوفت و ریشخند نیز دریغ نمی گویند . بگفته عوام : یك چیزی هم طلبکار می‌شوند .

این‌را یك ایرادی بما پیدا کرده اند که بکیشهای پراکنده گوناگون خرده می گیریم : باگمراهیها نبرد می کنیم . تو گویی یك گناهی کرده‌ایم ، بیك لغزشی افتاده‌ایم .

این دلیل روشنیست که اینمردم بیکبار کور دلند و هیچی را نمی‌فهمند ، دلیل روشنیست که این آلودگیهای کیشی را عیب خود نمیشمارند ، و با این آلودگیهای ناپاك خود را پاکیزه می پندارند . این رفتار آنان درست مانندهٔ اینست که گروهی از مردم دچار بیماریهای گوناگونی ، از مالاریا و رماتیسم و سفلیس و مانند اینها باشند ، و باآنحال خودرا درست پندارند و اگر کسی خواست به بیماریهای آنان چاره کند باو نیز زبان درازی کنند و بریشخند پردازند و بنشینند و برتریفروشی کنند و چنین گویند: «ما چکار به بیماری مردم داریم ؟!.. هر کس خودش میداند» ، بلکه نادانی را بالاتر برده چنین خواهند که از همان کسان بیمار و ناتندرست یکدسته سپاه نیز پدید آورند ، و این ندانند که از بیماران سپاهیگری بر نیاید .

شگفتر از همه آن مثلیست که می‌زنند : «یکی قورمه سبزی دوست‌میدارد ویکی فلان دوست میدارد» . اینان جدایی میانه خوراکهای بی‌زیان باگمراهیهای سراپا زیان نمیگزارند . باید گفت : در همان خوراك نیز مردم آزاد نیستند و نتوانند بود . اگر کسی خواست زهرخورد نباید آزادش گزاشت . اگر کسی بباده خواری ومستی پرداخت باید جلوش‌را گرفت . اگر کسی خوراکهای بدبوخورد باید باو نکوهش کرد . همان خوراك خوردن یك آیینی یا دستوری برای خود میخواهد ، وچنین نیست که هر کس بهر گونه که دلش خواست خوراك خورد .

اینان از نادانی ونافهمی این نمیدآنند که این کیشهای گوناگون که در میان ایرانیان می‌باشد همچون زهر است وزیان آنها کمتر از زیان زهر نیست .

کسانی از اینها گاهی بنزد من آمده گستاخانه براهنمایی می پردازند : «عجالتا باید مردم‌را بسر خود گرد آورد سپس هر کاری می‌شود کرد . مذاهب

را هم آنوقت اصلاح می‌کنید . . : » . اینهارا می‌گویند و من درمی‌مانم که چه پاسخی بآنان دهم . ناچار شده می‌گویم : نخست اینمردم با این گمراهیها و نادانیها بسر کسی گرد نیایند . دوم ازگرد آمدنشان سودی نتواند بود ، زیرا چون ازروی باور نیست پس از زمانی ازهم پراکنند .

روزی کسی آمده چنین پیشنهادی می‌کرد گفتم : شما معنی گرد آمدن‌را هم نمیدانید . گرد آمدن (یااجتماع) چیست ؟ . . آیا آنست که یکدسته در یك اطاقی گرد آیند ؟ . . یاآنست که‌زیر یك نامی بهمدیگر بستگی پیدا کنند ؟ . . اگر گرد آمدن در یك اطاقست پیداست که هیچ سودی نتواند داشت و چون اندیشه‌ها و باورهاشان یکی نیست چه بسا که از میانشان غوغا برخیزد.اگر زیر یك نامی با همدیگر بستگی پیدا کردنست آن نیز هیچ سودی ندارد . زیرا در زیر همان نام با یکدیگر بکشاکش توانند برخاست و در هیچ کاری همدستی نتوانند داشت . این چیزیست که شما بارها می‌آزمایید . ده تن یا صد تن گرد می‌آیند ونام خودرا مثلا « برجستگان» می‌گزارند و چند روزی در روزنامه‌ها نام خود را بگوشها میرسانند ولی دیری نمیگذرد که می‌بینید با یکدیگر کشاکشی پیدا کرده اند وبچند گروه‌شده‌اند وهریکی با دیگری بدشمنی می‌کوشد .

شما تا کنون این را ندانسته‌اید که « اجتماع » یا « باهمی » یا « گرد هم آمدن » جز درسایهٔ یکی بودن باورها و اندیشه‌ها نتواند بود . اینست نخست باید بیکی گردانیدن اندیشه‌ها کوشیدواین همانست که ما میکوشیم وایرادشما بیکبار بیجاست .

آنهمه حزبها یا باهمادها که درجهان بوده اند و هستند جز در سایهٔ هم اندیشگی پدید نیامده اند . هزار تن یا ده هزار تن را بهمدیگر با طناب نتوان بست . تنها هم اندیشگیست که آنان را بهم دیگر بسته یك دسته تواند گردانید .

اینکه می‌گویید : « عجالتاً باید مردم را بسر خود گرد آوردسپس هر کاری توان کرد » باین لغزش کسان بسیاری دچار گردیده وزیانش‌را کشیده‌اند. کسان بسیاری همین را اندیشیده اندکه با یکنامی مردم را بسر خود گردآورند و آورده‌اند ، ولی دیری نگذشته که همان مردم پراکنده گردیده و اوراتنها گزارده اند . این آزمایش بهتر از همه در جنبش مشروطه بکار بسته شده . زیرا شاد روان طباطبائی و بهبهانی که بنیاد گزار آن جنبش می بودند همین اندیشه رامی‌داشتند . می گفتند:«امروز باید کاری کرد که همگی‌را بسوی‌مشروطه

کشانید و هیچگاه نباید کسی را رنجانید » . اینان به تفنگ گرفتن و مشق جنگ کردن مجاهدان تبریز نیز ایراد گرفته می‌گفتند : « مایهٔ رنجش دربار خواهد گردید ». درنتیجهٔ این خامی هر کسی که مشروطه خواهی نشان میداداورا می پذیرفتند و هیچگاه در بند این نمی بودند که معنی راست مشروطه را بمردم بفهمانند که کسانی که می‌پذیرند از روی فهم و باور پذیرند و بآن دلبستگی پیدا کنند ، و آنانکه نمی‌پذیرندخود را بکناری کشند . کار بجایی‌رسیده بودکه صوفیان و درویشان باآن صوفیگریشان ، روضه خوانان با آن روضه خوانیشان مشروطه خواهی‌می‌نمودند.چون معنی راست‌مشروطه‌رانفهمیده بودند این‌نمیدانستند که روضه خوانی یادرویشی با مشروطه نخواهد ساخت .

در اسپهان درویشها و گل مولاها در یك میدانی گرد آمده وپیکره از خود برداشته بتهران فرستاده پیام می‌دادند که‌ما «سپاه مشروطه‌ایم »

در سایهٔ این خامیها بودکه همینکه حاجی شیخ فضل‌الله و چند تن‌دیگر ازملایان بیرق دشمنی بامشروطه افراشتند و چنین گفتند : «مشروطه بااسلام مخالفست». انبوهی از آنانکه مشروطه را نافهمیده پذیرفته بودند و از درون دل خواهان آن نمی بودند باز گشتند و بدشمنی پرداختند . سپس نیز که محمد علیمیرزا بباغشاه رفت وباتوپ وقزاق مجلس شوری‌را برانداخت همان مشروطه خواهان پراکنده شدند و روز جنگ جز دسته اندکی بیاری مجلس نیامده رو نهان کردند و همان طباطبائی و بهبهانی در چنان روزی دانستند که معنی آن مشروطه خواهیها که مردم مینمودند چه بوده است .

ازاین هم بگذریم : «شما می‌گویید یك کاری باید کرد ومردم را بسر خود گرد آورد » و هیچ نمی‌اندیشید که همان مردم امروز در ایران گردهمند ودرزیر نام ایرانیگری‌باهم بستگی می‌دارند ، وبااینحال شما می‌بینید که کمترین کاری از آنان ساخته نیست . پس چه نتیجه خواهد داشت که ما هزار تن‌یا ده هزار تن از همان مردم را زیر یك نامی مثلا «دلخستگان» بسر خودگرد آوریم ؟!آن بیست‌میلیون‌چه‌کاری می‌توانند که‌این ده هزارتن بتوانند ؟! توده‌ایست بیماروآلوده ، واینست نیروی خودرا ازدست داده . اکنون‌ما اگر بخواهیم‌کاری بانجام رسانیم باید پیش از همه به بیماری‌ها و آلودگیهای ایشان چاره کنیم و تا بآنها چاره نکرده‌ایم ازگرد آمدنشان بسر ما سودی نخواهد بود . این بدان می‌ماند که‌یك حوضی آبش بدبو گردیده شما یك‌شیشه‌ای ازآن پرکنیدآیا آن شیشه جز ازآن حوض‌خواهد بود ؟! آیاآب آن خوشبو خواهددرآمد؟!..

آخر شما چرا نمی‌اندیشید که مردمیکه پراکندگیها در میانشان هست و یکی صوفیست و جهان را خوار می‌شمارد ، و آن دیگری جبری است وبرای آدمی اختیاری درزندگی باور نمیکند ، وسومی خراباتیست که میخواهد جزدر پی خوشیهای خود نباشد ، آن یکی مادیست وچنین میداند که هر کسی بایدجز درپی سود خود نگردد ، ازچنین مردمی‌همدستی ویگانگی چشم‌نتوان داشت؟!

چندی پیش افسری بنزد من آمده چون نشسته بگله می‌پردازد که‌چرا از شاعران بدنوشته‌ام . سپس می گوید : «مردم‌را نباید رنجانید . اصل کار قوه است باید قوه بدست آورد وآنوقت هراصلاحی‌میشود کرد» . دیدم بیچاره کوردرون معنی نیرو (یا بگفته خودش : قوه) را نیز نمیداند ، گفتم : نیرو از کجا بدست آید ؟ ! . . ازپاسخ درماند ، وپس از زمانی اندیشه چنین گفت : «پس لنین از کجا بدست آورد ؟ ! .» . گفتم: شما بگویید ، از کجابدست آورد ؟.. بازدرماند وخاموش ایستاد . گفتم : کاش سرگذشت لنین را خوانده بودی . همان لنین و همراهان او یکراهی‌را دنبال می کردند ، (راه سوسیال دموکرات ، یاکمونیزم) و ازپنجاه و شصت سال‌پیش ازیکسو به‌پراکندن اندیشه‌های خود وافزودن‌بشمارهٔ همراهان کوشیده ، واز یکسو با دولت خودکامه‌ای همچون امپراتوری رمانوفها نبرد می کردند ، وپیاپی می کشتند و کشته می شدند ، تا روزی رسید که فرصت یافتند وچون یکدسته بزرگی می‌بودند شوریدند ورشته کارهارا بدست گرفتند . همانا شما اینهارا هیچ نشنیده‌ای وندانسته‌ای ، ومن درشگفتم که بااینحال داستان لنین‌را بگواهی می‌آوری .

شما ایراد می گیری که ما صد یادویست تن هواداران شاعران را ازخود رنجانیده‌ایم، واین‌را یك لغزش ازما میشماری ، درحالیکه‌لنین ویاران اویك‌دولت بزرگی را باده ملیونها سپاهیانش باخود دشمن گردانیده بودند .

آن نیرویی که در دست لنین می بود و اکنون در دست جانشین او استالینست همینست که چهار ملیون کمتر یا بیشتر ، که شمارهٔ کمونیستهای روسیه است و همگی دارای یك راه ویك اندیشه‌اند درپشت سراو می‌باشند وهر زمان بجانفشانی‌آماده‌اند .

آن نیرویی که درچنین زمینه‌ای بدرد میخورد اینست ازمردم پراکنده اندیشه و سست باور نیرویی پدیدنیاید ، اینمردم پریشان ایران که ده تن دارای یك اندیشه نیستند نیرویی ندارند تاکسی آنرا بدست آورد . اگر همگی این بیست ملیون مردم بسرکسی گرد آیند باز نیرویی در میان نخواهد بود . بار دیگر می گویم : نیرو از یکی شدن باورها و خواستها پدید آید . این مردم

باحال کنونیشان بیش ازگله‌های گاو کوهی ارزش ندارند وازگردآمدن آنها نتیجه نتواند بود .

بیچاره چون اینهارا نمیدانست همچنان خاموش ایستاده چیزی نمی گفت . گفتم‌ازاینهم می گذریم . شمامی گویید:« اگر قوه باشد هراصلاحی میشود کرد». چنین انگاریم وزارت جنگ یادولت اختیار لشگرهای‌تهران را بدست شماسپرده بگویید ببینیم چه «اصلاحی» توانید کرد ؟ ! . یکی از گرفتاریهای ایران‌این کیش‌های پراکنده است : تا بهایی بهایی و شیعی شیعیست باهم یگانه نخواهند بود . آن بد این را خواهد خواست واین بدآنرا . شما بگویید ببینیم چه‌چاره باین خواهید کرد ؟ ! . آیا سرباز فرستاده و ازهمکیشان «التزام » خواهید گرفت که دست از کیشهای خود بردارند ؟ ! .چنین کاری تواند بود ؟ ! . . می‌دانم اکنون دردل خود اندیشیده میگویی بهاییها را از ایران بیرون می کنیم بسیار خوب ، بشیعیان چه خواهید کرد که زیانشان کمتر از بهایی نیست . زیرا آشکاره می گویند : «دولت جائر است ، مالیات ندهید ، بسربازی نروید،قانون کفر است ، مشروطه کفر است . . . » آیا اینهارا نیز بیرون خواهید کرد ؟ ! آیا با زور خواهید توانست این نادانیها را از مغزهای آنان بیرون کنید ؟ !

چون همچنان درمانده بود ، و نادانیش جلو مرا می گرفت که بیشتر از این باوی سخنی گویم بگفتار بیش از این دنباله نداده بخاموشی گراییدم و او نیز برخاست رفت .

اینهارا با این درازی و گشادی می‌نویسم تا دانسته شود که اینمردم چگونه گیج شده‌اند ، چگونه سرکلافه‌را گم کرده‌اند ، چگونه معنی هیچ چیزی را نمیدانند . این بدبختها باما همراهی نمی‌نمایند بجای خود که ازنافهمی بزبان درازی نیز برمیخیزند .

از همه خنکتر و لوستر آن حزب ساختن‌شان می باشد . می‌باید گفت : راستی‌را کودکان سی‌ساله و چهل ساله‌اند ، و این کارشان جز بازی کودکانه نیست . فسوسا همینکه آزادی رخ میدهد ، بازمان «انتخابات» می‌رسد چند تنی گرد هم می‌نشینند وچند جمله‌ای‌را بهم بافته نامش‌را « مرامنامه » می گزارند ، ویك نامی‌نیز «ازبرجستگان» و«دلخستگان»ومانند این بروی خود می گزارند، وهمین را برای پدید آوردن «حزب» بس میشمارند ، و چند هفته‌ای بهمین نام نشستها برپامی کنند وسپس یاکشاکش بمیانشان می‌افتد ازهم می‌پراکنند ویاسست گردیده رها می کنند . این بازیچه خنکیست که پیاپی می کنند ، و با آنکه تاکنون جز رسوایی نتیجه نبرده‌اند باز دست برنمیدارند .

چگونه بآمیغها راه یافتم ؟ . .

چنین بیاد دارم که در آغاز سال ۱۳۱٤ یکتن از خویشان دوستارم (آقای ابوالفضل حاذقی) که اکنون هم در تهران است چند شماره ازمهنامهٔ پیمان را برای من فرستاده و چنین نوشته بودند « چون نوشته های این مهنامه را باندیشهٔ شما موافق دیدم این چند شماره را برای شما فرستادم که بخوانیدو اگر دلپسندتان باشد بنگـارید تا شماره های پی در پی آن را گرفته و برایتان بفرستم »

هنگام شروع بخواندن یکی از شماره های مهنامه چنین رخ نمود که روبرو شدم باگفتاری که در باره بیهودگی شعر و بیهوده گویی شاعران سخن رانده شده بود و چون خود یکتن از کسانی بودم که شعر وشاعری را یك دادهٔ خدایی میستودم و آنرا همپایه فرهش میدانستم و از روی پیروی از پیشینیانم که خود را از رستهٔ سخن پردازان (شاعران) بشمار آورده بوده‌اند من هم گاهگاهی شعر هایی بنام قصیده یا غزل و یا رباعی میسرودم ، از برخورد بآن گفتار بتکان درآمده و از خواندن همهٔ آنو دیگر گفتار هاو شماره ها بازماندم و بیدرنگ نامهٔ نوشتم و همهٔ شماره‌های مهنامه راباآن باز پس فرستادم وچنین نوشتم « چون گفتار های این مهنامه بنظرم نا پسندیده آمد لذا آن را پس فرستادم »

پس از آن هم‌هر گاه درجایی نام مهنامهٔ پیمان را میشنیدم از دررنجیدگی درآمده و مـانند کسانی که اکنون بدخواه پیمانند رفتار مینمودم و چنین بود تا آنکه یکی از خویشان دوستارم (آقای محمد کریم فرهنگ) که او هم اکنون در تهران است بآهنگ رفتن بشیراز باسپهان آمده وروزی که بدیدن من آمده بودند در میان گفتگوهای دوستانه چنین گفتند : « راستی شما چرا از پذیرفتن و خواندن مهنامهٔ پیمان خودداری نشان داده وپس فرستاده بودید؟ » من همان رخداده را با سرگذشت گفتم و او در پاسخ چنین گفت « شما همهٔ مهنامه ها و گفتارهای آن را خواندید و دلپسندتان نشد یا بهمان گفتار دربارهٔ شعر و شاعران بس کردید ؟ » گفتم « آری بهمان گفتار بس کردم و چون گفتارهای دیگر آن را از همین نمونه دانستم نیازی بخواندن آن ندیدم » — از شنـیدن این پاسخ دوست ارجمندم لبخندی نمود و چون خنده در اینگونه زمینه هـا آدم کنجکاو را باندیشه میاندازد مرانیز اندیشناك کرد پرسیدم‌خنده

از چیست گفتند « من شما را آدمی با انصاف میدانم آیا چگونگی چیزنادیده را میتوان دانست یا اظهار نیکی و یا بدی چیزی پیش از برخورد بآن و آزمودن در نزد خرد و دانش سزا است ؟ شما خود میگوئید من بخواندن یك گفتار در بارهٔ شعر و شاعـران بس کرده ام و از خواندن دیگر گفتار ها و شماره ها خودداری نموده‌ام چگونه داوری دربارهٔ همهٔ آنها کرده و میکنید؟ گرفتم که شما در این زمینه که خوانده‌اید وبا اندیشه‌تان ناسازگار بوده‌بتوانید بخود حق دهید در بارهٔ دیگر نوشته ها که نخوانده‌اید چه میگوئید وانگهی نویسنده و دارنده این مهنامه جای بهانه برای کسی باز نگذارده زیرا خود در همین مهنامه پی‌درپی نوشته و مینویسد که هر کسی ایرادی بگفته های ما دارد بنگارد تا بدانیم چیست و آیا دلیل دارد یانه و شما که خود را آدم کنجکاو جویای دانش و بینش میدانید در برابر این مهنامه و این گفتارها و پیشنهاد ها چگونه خواهید بود » .

باری این گفتگو در میان من و دوستم مرا بتکان آورد و در برابر سخنان او خود را مغلوب دیدم و انصاف دادم که کاری بیجا کرده‌ام و پشیمانی از خود نمودم و چون پاسخی در برابر گفته های او نداشتم گفتم کاری است نبـاید بود ، بـوده و شده اکنون اگر شماره‌هایی از مهنامه در دسترس دارید بمن دهید نابااندیشه بخوانم و اگر ایرادی بنظرم رسید یادداشت و یـادآوری کنم و چنانکه بیاد دارم یك جلد مهنامه (ششماهه سال اول) را بمن دادند و سپارش کردند که چنانچه در گفتارهای‌آن دچاردشواری شدیدخود رانگهداری کرده و از میدان بدر نروید و دو باره و سه باره بخوانید و نیك اندیشید تا نیك دریابید و اگر ایرادی بنظرتان رسید بادلیل بنگارید و منهم بعهده‌میگیرم برای دارنده و نویسنده پیمان بفرستم تا اگر پاسخی و دلیلی در رد ایراد هـا دارند بنگارند

منهم بنا بسپارش دوستم چندین بار مهنامه را با اندیشه خواندم و بسی باریك بینی بکار بردم و سرانجام باهمه گفتارهای آن همراه گردیدم و پس از آن از آغاز سال پنجم پیمان شماره‌های پی‌درپی مهنامه را با دیگر نوشته های دارندهٔ آن(راه رستگاری — آئین — قانون دادگری — حافظ چه‌میگوید؟) را بدست آورده نه یکبار چندین بار خوانده و در نوشته های‌آن اندیشه بکار بردم . کوچکترین ایراد واشکالی بنظرم نرسیده و این است که پس از این‌خود را یکتن از هواداران راه آن دانسته و از آفریدگار توانا و دانا خواستارم

از پشتیبانان پیمان

آقای نادری از کسانیست که درسالهای آخر به پیمان وراه آن آشنا گردیده وبکوشش وهواداری برخاسته وبا اینحال مامیتوانیم ایشان رابافهم وبینشی که‌میدارند وباسخنان مغزداری که می‌رانند ازیاران دیرین شماریم و بکوششهای پاکدلانه شان ارج بیشتر گزاریم .

این نیکمردان چه در تهران وچه دردیگرجاها هر کدام از زبان نادانان وبیفرهنگان رنجهامی یابند. ولی آن بیفرهنگیها نچیزیست که مارا از کوششهای ورجاوندخود باز دارد .



آقای نادری

آقای سروش باهمه کمسالی وباآنکه ازدو سال باز به پیمان وراه‌آن گراییده دراین چندگاهه ازآزمایشها گذشته است اینجران باانکه‌درنشستهای تهران همیشه آماج ریشخند های تلخ بیفرهنگان وبدنهادان بوده فهم ودانش خودرا ازدست نداده وپایداری نمودەو گذشته ازخودکسان بافهم‌دیگری را باآمیغها آشناگردانیده .



آقای سروش

چنانکه دوست‌ارجمندم‌دست یافت که مرا بسوی راه راهنما گردد مرا هم نیرومندی و توانائی دهد تا بتوانم دیگران را که مانند گذشتهٔ من میباشند راهنما گردم —

(اسپهان — ع — م — کاویان)

از پشتیبانان پیمان

آقای خیال و آقای فرید هر دو از یاران اهوازند و چون از یاران اهواز و خوزستان پیکره های بسیار بچاپ خواهیم رسانید از هر یکی به گفتگوی جداگانه نیازنیست . این نیکمردان هریکی دراداره های دولتی یادر بیرون کارهای آبرومندی میدارند و با اینحال در راه پیروی از فهم وخرد خود وبرای کوشش درراه رستگاری دیگران خود را دچار رنج گردانیده‌اند و هر زمان با آسیب دیگری از بد زبانی ریشخند تلخ مردم دچار می باشند . آقای خیال ازکارکنان اداره گمرك اهوازوآقای فرید ازپایوران شهربانی‌آن شهر میباشند .



آقای محمد تقی خیال

همین فرستادن پیکره برای چاپ در پرچم خود یك جانفشانی‌از آن‌نیکمردانست . زیرا اگر دیگران ندانند مانیك میدانیم که بدخواهان پستنهاد ما - آنهاییکه همچون شبکور از دیدن فروغ آمیغها چشمهاشان خیره می‌گردد یگانه افزار خود ریشخند و بدگویی را شناخته‌اند و هرفرصتی که بدست بیاورند نیش خود را خواهند زد و چون پیکره کسی را در پرچم می بینند همین افزاری دردست‌ایشانست که تلخترین زهر خود را ریزند ودر اینجا و آنجا بنشینند وریشخند کنند . چه کنند بد نهادان که راه دیگری بروی خود گشاده نمی‌یابند .



آقای ی ـ فرید

گفت وشنید

-۲-

پرسش ـ ما این گرفتاریهارا با این تفصیل نمی‌دانستیم . بهر حال بچه دلیل میتوان ثابت کرد که مایه بد بختی ایرانیان ، بلکه همه شرقیان ، این مذاهب وعقاید پراکنده است ؟ . . دلیل آنرا نیز بیان کنید .

پاسخ ـ من در میان گفته های خودم دلیل را نیزیاد کردم . من روشن گردانیدم که یك توده هنگامی دارای نیرو میگردند که همگی ایشان دارای یك راه ویك آرمان باشند تابتوانند دست بهم داد . یکمردمی که دچار اندیشه های پراکنده میباشند دارای نیرو نتوانند بود . اینست در زیر پا مانند و لگد مال گردند ، وچون یك راهی یا آرمانی نیز ندارند پیشرفت نتوانند و از نیکیها بهره‌نیابند . اینها چیزهای بسیار روشنیست .

با اینحال چون شما هنوز قانع نشده اید بهتر است بگویید که خودتان درباره بدبختی این توده چه اندیشیده اید ؟ . . سر چشمه انرا چه میدانید ؟ ! خدا بشما فهم داده ، خرد داده تا نیك وبد زندگی رابدانید . بگویید ببینیم در این باره‌چه‌دانسته اید ؟ ! مگرخداایرانیان را برای بدبختی‌آفریده ؟ ! یا ایرانیان چه چیزشان کمتر از اروپاییانست ؟!.. این چیزیست که باید هر کسی بداند . بجای نشستن و گفتگو از پیشآمدهای هزاروسیصد سال پیش گردن ، (علی‌چرا خلیفه نشد ؟ . . حسن چرا صلح کرد ؟ حسین چرا جنك کرد؟..) که هیچ‌سودی نخواهد داشت ، باید باینها پردازید ؟.. من میخواهم بدانم شما چه اندیشیده‌اید ؟..

پرسش ـ ماچیز دیگری نیندیشیده‌ایم . معلوم است که مردم بدشده اند واخلاقشان فاسد گردیده . (یکی هم گفت : دژنره شده‌اند)

پاسخ ـ جای افسوس است که پاسخ عامیانه میدهید . این عادت عوام است که چون بسرچشمه بدیها بی‌نتوانند برد بهمان بس میکنند که بگویند: بدشده ، فاسدشده . ولی یکمرد بافهم پاسخش‌چنین نباید بود . می گویید : مردم بدشده‌اند . من می‌پرسم : چرا بدشده اند وچگونه بدشده‌اند ؟.. علت آن‌چیست؟! هیچ چیز درجهان بیشوند نتواند بود ، آیا شوند (یابگفته شما علت بدی مردم چه می‌باشد ؟!. من میخواستم بدانم دراین باره‌چه‌اندیشیده‌اید . ولی‌دانستم که هیچی نیندیشیده‌اید وهیچی نمیدانید ، وشگفت‌است که با اینحال بگفته های من نیز گردن نمیگزارید . مثل‌شمامثل کسیست که‌یك ماشینی داشت وآن ماشین کار

نمیکرد . خود اونمیدانست عیب در کجاست ؟. کدام پیچش شولست ؟کدام تکه در جای خود نیست ، وچون یك استادی آورده بود واو عیب را نشان میداد گفته اورا نیز نمپذیرفت .

یکی از بیچارگیهای ایرانیان همینست که همچون کور چشم بسته دربرابر بدبختی های خود ایستاده اند وسرچشمه آن را نمیدانند بجای خود که ماچون می گوییم نمی‌پذیرند .

در جهان توده‌ها گاهی نیك باشند وگاهی بدگردند ، گاهی پیش روند وگاهی پس مانند ، ولی همه اینها از روی علت باشد . بیعلت یك توده بد یا نیك نتواند بود . ما یك چیزی درایرانیان می‌بینیم که همان دلیلست که بسیار نادانند . اینان از یکسو همیشه ازحال بدبختی خود گله می کنند ، و از یکسو میخواهند بهیچ چیزی ازآنچه امروزهست‌دست زده نشود : کیشها همچنان بمانند ، دیوانهای شاعران در رواج‌خود باشد ، صوفیگری بماند ، خراباتیگری بماند، مادیگری بماند - همه چیز بماند و نیك هم گردند . در اینجاست که باید گفت : اینان چشم دارند ونمی‌بینند ، گوش دارند ونمی شنوند ، و مغز دارند ونمی فهمند .

پرسش ـ آیا شما بفرهنك چه عقیده دارید ؟.. آیا نمی‌توان امید وار شد که از راه فرهنك جامعه اصلاح شود ؟..

پاسخ ـ گمان‌نمیبردم که پس ازآن سخنان‌شما بچنین پرسشی برخیزید . این پرسش ازهرباره بیجاست . نخست‌آیا سرمایه فرهنك چیست ؟! .. نه آنست که همان بدآموزیهای زهرآلودپراکنده‌رابجوانان یادمی‌دهد ؟!.. دراین‌دبستانها ودبیرستانها یکرشته دانشها از جغرافی وتاریخ وحساب وستاره‌شناسی وفیزیك ومانند اینها یادداده می‌شود ، آنها درجای خود . اما در زمینه فرهنك یاتربیت که اساس همانست سرمایه وزارت فرهنك جزهمان پریشانگوییها وپریشان نویسیها شاعران ومؤلفان زمان مغول نیست ، وبسیار شگفتست که شما امید نیکی بآنها می بندید

دوم شما بادیده می‌بینید که جوانانیکه ازدبیرستانها ودانشکده‌ها بیرون می‌آیند ، نه تنها چیزی بدست نیاورده اند ، نیروهای ساده خدادادی خود را نیز از دست داده‌اند . اینجوانان جزبدرد رمان نویسی و گفتار پردازی و شعرسازی وحزب‌بازی وخیابان گردی نمیخورند ، واگر ما بخواهیم یك روستایی بیسواد درس ناخوانده را ، بایکجوان شهری درس خوانده بسنجش گزاریم ،

واز دیده شایندگی بزندگانی داوری کنیم بیگمان آن روستایی شاینده تر می باشد. زیرا راستست که آن روستایی درس نخوانده واز تاریخ وجغرافی وستاره شناسی ومانند اینها آگاه نمی باشد، واین کمی اوست، لیکن ازآنسوی نیروهای ساده خدادادی و دریافتهای طبیعی اوبحال خود باز می‌ماند. گذشته ازآن این روستایی آماده است که باکشت‌وکار یاازراه یک پیشه سودمند دیگری‌زندگی کند وبارگردن دیگران نباشد. اما اینجوانان (بیشترشان نه همکیشان) نیروهای ساده ودریافتهای طبیعی خودرا ازدست داده‌اند و مغزهاشان فرسوده‌است. گذشته ازانکه کمتر یکیشان بکارهای‌سودمندی‌از کشاورزی و گله‌داری‌وریسندگی وبافندگی ودرزیگری ومانند اینها گردن می گزارند.

این نتیجه فرهنگست که شمابادیده می‌بینید وبااینحال چه جای امید بستن بآن‌می‌باشد. یکی‌ازکارهاییکه درایران بسیار بایاست‌آنست که هرچه زودترجلو این‌فرهنگ توده‌ویران کن‌گرفته شود،وگرنه زیانش بسیار بیشترخواهدگردید.

پرسش - شما در نوشته‌های خود بمشروطه اهمیت بسیار میدهید. درحالیکه‌مادیدیم درایران ازمشروطه نتیجه‌ای بدست نیامد.

پاسخ:- پیش از آنکه درباره مشروطه بسخن پردازم* باید یك نکته دیگری را روشن گردانم. شما می گویید چون مشروطه درایران نتیجـه مهمی نداده نباید بآن اهمیت داد. شمامیخواهید ازنتیجه یك چیزی به‌نیکی یابدی‌آن پی برید. این کاررا درجایی کنند که گوهر یا ماهیت یکچیزی دانسته نباشد. یکچیزیکه گوهرش دانسته است وما آن را می‌شناسیم که نیکست اگر یك نتیجه بدی ازو دیدیم باید جستجو کنیم که‌آن نتیجه بدازیکچیز نیك چه‌علت‌داشته‌است.

مشروطه یاسررشته داری توده چیزی نیست که کسی درباره‌آن گمان بدی برد. مشروطه چیست؟.. مشروطه آنست که یك توده‌ای‌که دریك کشور زندگی میکنند آن کشوررا خانه خود بدانند، وبآبادی آنجا دلبسته باشند، و در راه نگهداری آن بکوشش وجانفشانی‌آماده باشند. ازآنسوی بجای اینکه یك‌پادشاه خود سر وخودکامه‌ای بآنها فرمانروایی کند و بسرشان بزند، خود شان رشته حکومت را بدست گیرند، بدینسان که نماینده‌گانی برگزیده بآنها اختیار دهند که قانون‌گزارند وبکارهای کشور دیده بانی نمایند.

مشروطه اینست. آیااین کجایش‌بداست؟!.. شماچه ایرادی بآن میدارید؟!.. آنگاه مشروطه چیزیست آزموده. باین معنی مشروطه پیش‌از آنکه بایران برسد.درکشورهای دیگر روان بوده و نتیجه‌اش دانسته شده که نیکست. زیرا

کشورهای اروپا وامریکا درسایه همین مشروطه پیشرفتها کرده‌اند. دراینجانتوان ازنتیجه یکچیزی‌به‌بدی آن پی‌برد. دراینجا باید گفت: اینکه مشروطه‌درایـران‌به نتیجه نیکی‌نرسیدهمین دلیلست که دراین کشورآلودگیهایی‌هست، وباید جست‌آن آلودگیهارا پیدا کرد وبچاره پرداخت.

آلودگیهای ایران چیست؟... آلودگیهای‌ایران همان بدآموزیها و کیشهای پراکنده‌گوناگونست که شرح داده‌ایم. مشروطه را نیز همینها‌بی‌نتیجه گزاردند.

ببینید دریك کشوری‌آلودگی بالاتر ازاین چه‌باشدکه یك ملایی بالای منبر رود وبگوید: «مردم میهن پرستی بت پرستیست» ویکی نباشد که از دهان آن ملای پلید بزند؟.. من از شما می پرسم: میهن پرستی چیست؟.. میهن پرستی همانست که‌مردم‌یك کشوری‌آن کشوررا خانه خود بدانند وبآبادی‌آن‌دلبستگی نشان دهند ودرراه نگهداری آن‌بکوشش وجانفشانی آماده‌باشند. میهن پرستی آنست که بیست ملیون مردم یابیشتر یاکمتر با یکدیگرهمدست گردند ودرسودوزیان همباز باشند ودر پیشآمدها پشتیبانی‌ازیکدیگر کنند.

این معنی‌میهن پرستی‌است. میهن پرستی بهمه کس‌واجبست. زیرا کشوری یاسرزمینی که یکمردمی دردست می‌دارند خانه ایشانست، کشتزار ایشانست، آسایشگاه ایشانست. مثلا ایران که یك کشوریست گذشته ازآنکه ایرانیان درآنجا می‌زیند خوار وباروديگر نیازمندیهای زندگانی نیز ازآنجا بدست می آورند. پس پیداست که باید اختیار این سرزمین را خودشان دردست دارند تا بتوانند آنرا نیك آباد کنند وروزی خود وخاندان شان را بسیج کنند، اگراین سرزمین اختیـارش دردست بیگانگان باشد پیداست که آنهاجزدرپی بهره مندی خود نخواهند بود، وپروای ایرانیان نخواهند کرد، وهرزمان که خواستند گندم وجو ودیگر چیزهای این سرزمین را کشیده برده ایرانیان را دچار گرسنگی خواهند گردانید (چنانکه پارسال همین کاررا کردند).

اینست بهر کسی واجبست که بآبادی کشور وبآزادی آن علاقه‌مند باشد میهن پرستی نیز همینست. پس آن ملای پلید که میرود بالای منبر و میگویـد « میهن پرستی بت پرستیست » نادانست، نافهم است، دلش بمردم نمیسوزد: تنها دراندیشه پر کردن شکم خود می باشد. درمشروطه نیز همین ملاهای نادان وشکم پرست بودند که سنك راه شدند واز پیشرفت آن جلو گرفتند.

اینکه مشروطه درایران به نتیجه نیکی نرسید علتهای‌گوناگون می‌داشت ولی بزرگترین آنها ایستادگی این ملایان نافهم ونادان می‌بود.

اکنون می‌آییم ببینیم که این ملایان از کجا پیدا شده اند ؟.. چرا تا باین اندازه نافهم و نادانند ؟.. چرا دشمنی باکشور وتوده خود می کنند ؟. همان ملااگر یکدفعه ناهاری پیدا نکند وگرسنه بماند فریادش بلندشود. پس چگونه لگد بسرچشمه روزی خود وملیونها کسان می‌زند ؟.. یك کسی تا باین اندازه نافهم وبدخواه چگونه تواندبود ؟.. هنگامیکه میخواهیم اینهارا جستجو کنیم بکیش شیعی برخورده می‌بینیم این ملاها پدید آورده آن کیشند . درواقع آن کیشست که میهن پرستی یانگهداری کشوررا دشمن می دارد وآنرا نمیخواهد، آن کیشست که به پیروان خود دستور می‌دهد که شما باید تنها درپی زیارت رفتن وروضه خوانی کردن ودعای ندبه‌خواندن ومانند اینها باشید و کینه علی وعمررا فراموش نکنید ، داستان فدك را از یاد نبرید ، دست از دامن عایشه برندارید ، آن کیشست که میگوید این دولت که شما بنام «حکومت قانونی» برپا گردانیده‌ایدجائراست ،باومالیات نباید داد ، بسربازی نباید رفت ، اگر کسی دست یافت ازدارایش تواند دزدید و گناه ندارد ...

ملا پدید آمده این کیشست ، واکنون اگر شما بزبان آمده بگویید : خوب آقایان علما ما اگر بدولت‌مالیات ندهیم وبسربازی نرویم*وبادولت‌دشمنی کنیم ، دولت ناتوان خواهد بود و کشور بدبخت خواهدگردید وبیگانگان دست خواهند یافت ، درپاسخ شما خواهند گفت : باشد ، اینها بشما چه ؟! . خود امامزمان آمده درست خواهدکرد

پس ببینید که چنانکه گفتم سرچشمه‌بدبختی ایران این کیش و دیگر بدآموزیهاست . اینهاست که مردم را دودل و سست اندیشه می گرداند و از کوشیدن درراه کشور وتوده بازمی دارد . ازاینسوی جلوگیر مشروطه درایران همین کیش‌وهمین گرفتاریهابوده است ، وگرنه مشروطه یاسررشته‌داری توده‌بسیار ارجدار است .

من بارهامیشنوم کسانی‌میگویند: دراین‌سی وچند سال‌آزموده شدایرانیان شایسته مشروطه نیستند . میگویم این سخن راستست . ولی باید کوشید وآنانرا شایسته گردانید ، نه اینکه از مشروطه چشم پوشید . مشروطه نچیزیست که بتوان از آن چشم پوشید .

آری ایرانیان‌تا گرفتار شیعیگری‌ومانند آن‌هستند نه تنها شایسته‌مشروطه نیستند ، شایسته زندگی نیز نمی باشند . پس باید دراندیشه چاره باینها باشید . نه آنکه مشروطه را بد بدانید یاشایسته خود نشمارده ازآن‌رو گردانید .

نادانی اینمردم افسوس انگیز است

آقای کسروی :

این بسیار افسوس انگیز است . که کسانیکه درزندگی راه روشن نمیدارند در اینجا وآنجا نشسته بابدگویی ازپیمان و دارندهٔ آن سرگرمی خودرا فراهم آورند ! کسانیکه خود درمیان دین وبیدینی آواره و سرگردانند چند سخنی از احکام واحادیث اززبان ملایان یا از کتابهایشان یادگرفته نام دین بروی آن گزارند . دینی که هرگز در زندگی بکار نبرند و تنها بنام آن دلبستگی و ایستادگی نمایند .

باده خورند ولی در حالت مستی بستایش پیغمبر و دین اسلام پردازند . اگر از داستان ابوبکر وعلی درجایی گفتگو رود خلیفه‌گری را امر الهی و حق خاندان علی دانند واگر گفته شود : «سررشته‌داری توده باشیعیگری نمی‌سازد» باچشمان درخشان بیدرنگ (وشاورهم فی‌الامر) را پیش کشند و چنین گویند : «حکومت اسلامی روی سررشته‌داری توده است خلیفه ازمیان مسلمانان برگزیده می‌شود» . ازمردگان گشایش کار خود خواهند و بزیارت گنبدهایشان روند و چون کسی بپرسد که این با بت‌پرستی چه‌تفاوتی دارد آنگاه از اصل دین‌سخن بمیان آورند ! چنین کسان درمانده که‌راستی‌را مغزشان از خواندن کتاب‌های زیانمند تباه گردیده پندارهای بی‌پای خودرا باسخنان استوار پیمان برابر دانسته و باآن دشمنی می کنند

اینان چون در ایران، کشوریکه درکارها وسازمانهای آن (مانندفرهنگ) هوده‌ای بدیده گرفته نمی‌شود، بزرگ شده اند و باکارهای بیهوده خو گرفته‌اند گفتارهای پیمان‌رانیز ازآن‌قبیل میدانند – مثلا پیمان‌را می‌خوانند وهیچ‌نمی‌اندیشند که نویسندهٔ‌آن خواستش‌آسایش جهانیان است واین جز درسایهٔ بیکراه‌آوردن جهانیان (راهی که خرد پذیر باشد) نتواند بود و برای چنین خواستی باید با یکایك گمراهی‌ها نبرد کرده وآنهارا ازمیان برداشت !

ازخواندن پیمان تنها این‌را درمی‌یابند که بشاعران بدگفته و بادیان‌خرده گرفته است . شگفت اینکه آکهای خودرا بما می‌چسبانند. چنانکه یکی ازآنان درنشستی چنین می گفت : «مثل آقای کسروی مثل آنمردی است که بدلاك گفته بود شکل شیری ببازوی او بکوبد وچون دلاك هراندامی از شیررا خواسته بود

بکوبد نگذاشته و گفته بود : دم لازم نیست ـ گوش لازم نیست ـ پا ... »
خواستش این بود که شما که شاعران محبوب (!) راباادبیاتشان وصوفیان وخراباتیان مشهور را باصوفیگری و خراباتیگریشان از میان برمی‌دارید پس از مفاخر ملی چه برایشان باقی می گذارید ؟

من بپاسخ دادم که آن مثل در بارهٔ خودتان درست است که هر جا می‌نشینید از فساد خوبها ونابسامانی کارها گله و ناله می کنید وآرزوی اصلاحات اساسی می‌نمایید حالا که مردی با چنین همتی بکار برخاسته و تیشه بریشهٔ افساد می‌زند ناخشنودی نموده ومی گویید : « با دین ما کار نداشته باش ـ بمفاخر ما خورده نگیر ـ برای ما قانون نیاور» هیچ نمی‌اندیشید که‌اصلاح چگونه شود !

همان کس یك‌روز شعر سرایی جوانان‌را نکوهش کرده ومی گفت‌امروز شعر چارهٔ درد ما نخواهد کرد . گفتم پس در این راه با ما همراهی کن ما باشعر گویی نبرد می کنیم شما هم بما یاوری کنید که بیاری خدا این خیم‌شوم را ازایران برداریم . چون این قبیل مردم تنها بسخن گفتن دلبستگی دارند و رنج کار و کوشش‌را بخود هموار نمی گردانند با ناخشنودی بمن پاسخ داد : « آقای کسروی ازحافظ بدمی گوید واورا سیاه‌کار می‌داند من بااو موافق نیستم» گفتم چرا بد نگوید وسیاهکار نخواند شاعریرا که به‌پست‌ترین کارها عادت‌داشته وبخودی وبیگانه مدح می‌گفته وباین نام پول می گرفته و اگر نمی‌دادند رو بدر دیگری می‌آورده . یك روز مردم شیراز رابصاحب کمالی می‌ستوده روز دیگر که نیاز اورا بر نیاورده اند آب و هوای آن را سفله برور خوانده و در شعر های خود مردم را بمیخوارگی وخراباتیگری خوانده است ؟! گفت حافظ مرده و رفته باید کاری کرد که امروز جوانان شعر نگویند. دیدم به شعردلبستگی‌دارد و بیاد آوردم که زمانی شعر های تازی و پارسی خود را برای من میخواند و بآنها می نازید علاوه برآن برکتابی که پدرش در بارهٔ بازگشت امامان وپیغمبر نوشته حاشیه نوشته و همین ها مغز او را باندازه تباه گردانیده که نمی‌اندیشد در کشوریکه همه جا از حافظ ستایش ها رود و دمادم دیوانش بچاپ رسد بفلان جوان هوسمند چگونه توان گفت‌شعر مگو ، و بمیخانه نرو ، درنگهداری میهن بکوش !

مانند این جوان بسیار فراوان است . یکی از افسران ارتش که با من دوستی دارد کتاب « حافظ چه میگوید » را دادم بخواند و چون خوانده این را پذیرفته بود که حافظ سخنان بیهوده بسیاری گفته ولی چون باداره رفته

و موضوع کتاب را با سایر افسران بمیان آورده و گفتگوی زیاد نموده‌بودند و نظرش را برگردانده بودند و چون پیش من آمد چنین گفت : « می و خرابات و پیر مغان و شاهد معنی های دیگری دارند » گفتم ازمعنی های که دیگران بمی و خرابات و غیره می‌دهند ما ناآگاه نیستیم ولی درست در نمی‌آید مثلا در این شعر : « درخرابات مغان نورخدا می‌بینم ... » مقصود شاعر از خرابات مغان چه بوده است و کجا را می‌دیده است ؟!.. خود شاعر در پشت آن میگوید : « این عجبتر که چه نوری ز کجا می‌بینم » اگر مقصود ازخرابات مغان یك جای نیکی بوده (مثلا مسجد بوده ، عرش بوده ، آسمان بوده ، هرچه شما بگویید) درآنحال تعجب چه جا داشته ؟!.. از این گذشته آیا نادانی نیست که ما باین گزارشهای بیجا که خود شاعر از آنها ناآگاه بوده بپردازیم ؟!.. مگر همان شاعر بارها نمی گوید که خواستش ازمی همان می سرخ رنك‌بوده که ازانگور می‌سازند ؟!..

چون پاسخی نداشت درماند ولی کو آن آمیغ پژوهی که چون با آمیغ ها رو بروگردد تکان خورد و از پندار های خود دست بردارد !

راستی را اینان هرگز دربند رهایی توده ازگرداب زبونی و آلودگی نیستند. اگر بودندی‌آمیغ هایی را که در پیمان و پرچم باز شده مانند تشنه ای که بآب رسد بجان خریدندی . فسوسا درزمانیکه ایران به پستترین حالی افتاده و بیگانگان در شهرهای ما باسرفرازی وگردنکشی راه میروند وازکشور ما بالاترین سود را برمیدارند درماندگی اینان را بین که با ما همراهی نمی کنند هیچ که دربرابر ما قد علم کرده و میخواهند باگزارش شعرهای حافظ ، بادیگر گردانیدن معنی باده و خرابات کوشش های مارا خنثی نمایند !

این است منتهی کوشش جوانان و اندازهٔ دلسوزی و میهن پرستی آنان !

جوانشیر

پرچم : یکی از چیز های بسیار خنك همینست که کسانی به می و شاهد و چنك ودیگرواژه هایی که درشعرهای حافظ یا دیگر شاعران خراباتیست معنیهای دیگر دهند و بگزارش پردازند . همین میرساند که اینان آن شعر ها را نیز نمیخوانند و درآنها نیز نمی‌اندیشند . وگرنه شاعر آشکاره نام انگور می‌برد و ازرنگ سرخ باده سخن می‌راند و ازمستی و حال آن یاد می کند - اینها دیگر فرصتی برای گزارشهای خنك باز نگزارده ، هر چه هست مردمی که‌کارشان تا باینجا رسیده و ازیاوه‌گویان تا باین اندازه هواداری نشان می دهند بسیار درمانده‌اند و باید بحال آنان افسوس خورد .

زندگانی من (۲)

۳- چند سخنی از پدرم

چنانکه نوشتم پدر من درس خوانده بود ولی ملایی نکرده ببازرگانی پرداختی و با آنحال بپارسایی نیز کوشیدی . شبهای زمستان پس از نیمه شب برخاسته تا دمیدن آفتاب بانماز و دعا وخواندن قرآن گذرانیدی . درهمان حال بدستگیری از بینوایان و ناتوانان نیز بسیار کوشیدی . درآن کوی ما بسیاری از خاندانها کمچیز باشند به بسیاری از آنها پول دادی و برای بچه ها و زنهاشان کفش ورخت خریدی وآوردی . هرروز هنگام شام بایك دستمالی پر از کفش و رخت بخانه بازگشتی . در اینباره رفتار او کم مانند داشته و من بیش ازاین نستوده درمی گذرم .

کیش او شیعیگری می بود . ولی از بسیار چیزها دوری میجست . در آن زمان کینه سنی و شیعی بسیار سخت می بود . بویژه در آذربایجان که در سایه جنگهای ایران و عثمانی درزمان صفویان و کشتار ها و تاراج هایی که شهر های آذربایجان در آن پیشآمد ها دیده بودند دلها پراز کینه های سنیان می بود و برخی رفتار بسیار زشتی نیز سرزدی . مثلا روزنهم ربیع الاولی را بگمان آنکه روز کشته شدن خلیفه دوم بوده جشن گرفتندی و بیکرشته کارهای خنك سبکمغزانه برخاستندی . بیش از همه طلبه های مدرسه ها و ملایان انگام گستاخی کردندی . بنوشته مجلسی « تا سه روز خامه برداشته می بود و گناهی را ننوشتندی » !..

از آنسوی در تبریز لعنتچیانی می بودند که کارشان گردیدن در بازار و نامهای مردگان هزار ساله را بردن و نفرین فرستادن می بود ، و از این راه نان خوردندی . این لعنتچیان بازماندگان « تبرائیان » زمان صفوی می بودند . درزمان صفوی که آتش کینه درمیان شیعی و سنی فروزان می بود یکدسته از درویشان پیداشده بودند که جلواسب امیران ووزیران افتادندی و نام خلیفگان سه گانه و دیگران را بزشتی بردندی .

اینگونه نادانیها را از ایران جنبش مشروطه پاك کرده است ، و اینست ایرانیان باید پاس آنجنبش را دارند .

بهرحال پدرمن ازاین رفتار بیخردانه مردم بیزار می بود . بارها گفتی : « قضیه شیخ عبیدالله نتیجه این کار زشت بود » . شیخ عبیدالله کرد در زمان

ناصر الدین شاه برخاسته و بساوجبلاغ و میاندواب وارومی تاخت آورده و کردان در دیه ها و آبادیها آنچه توانسته دریغ نگفته بودند . پستانهای زنان را بریده بودند ، و من دریاد میدارم که هنگامیکه هفت یا هشت ساله می بودم زنان بینوایی بدریوزه بدرخانه ها آمدندی و پستانهای بریده خود را نشاندادندی . این داستانست که پدرم یاد کردی و گفتی نتیجه کارهای زشت شیعیان بوده .

نیز پدرم بکربلا و مشهد نرفتی . یکبار بمشهد برای یك کار بازرگانی رفته بود ویکبار بکربلا باهنك دیدن برادرش و باز آوردن او رفته بود وبس . در این باره می گفتی : تا در میان خویشان و همسایگان کس مستمندی هست بزیارت نباید رفت و دراین باره بدیگران پندها میدادی .

بمشهد یا بکربلا رفتن درآنزمان یکی از گرفتاریهای ایرانیان می بود . در همان هکماوار که بیشتر مردمش برزگر و رنجبر می باشند باصد سختی پول بدست می آوردندی و در خوراك و پوشاك بخود سختی دادندی و هر چند سال یکبار بکربلا و یا به مشهد رفتندی و پولها را از دست داده با کیسه تهی و دلی پراز شادی بازگشتندی ، وشبهای دراز زمستان را گرد هم نشسته هر یکی از سفرهای خود گفتی و بخود بالیدی . بیچارگان با بیسوادی و نادانی ساخته تنها دلخوشیشان این بودی .

بارها شنیده بودم پدرم پندشان دادی و چنین گفتی : آن پولرا بمستمندان خویشان و همسایگان دهید ولی کمتر نتیجه دادی . زیرا روضه خوانان و چاوشان همه آخشیج گفته های او را گفتندی . روضه خوان بالای منبر رفتی و چنین گفتی : فرشتگان به پیشواز زوار آیند ، و بالهای خود را بزیر پای او گسترند ، گردرخت و کفش اورا توتیای چشم گردانند . هر کسی هر گناهی دارد چون بزیارت رفت آمرزیده گردد . امامحسین روز رستاخیز ایستادگی خواهد کرد و تا همگی زوار را به بهشت نرساند خودش گام درآن نخواهد گزاشت . ازآنسوی چاوشان همینکه پاییز شدی یکروز میدیدی یکی سوار اسبی شده و نیزه بلندی با پرچم سبز یا سرخ بدست گرفته ودستار سبزی بسر بسته و با یك آواز بلندی میخواند : « برمشامم می رسد هرلحظه بوی کربلا » . در اینهنگام می بود که دل های شیعیان بلرزه افتادی و چشمها پر از اشك و دلها پراز آرزو گردیدی ، و هر کسی که توانستی پولی بدست آورد و راه افتد دیگر نایستادی . چه بسا که کسانی فرشهای خانه خود را فروختندی وراه افتادندی ، بارها رخدادی که بقالی یا عطاری سرمایه خود را پول گردانیده وخانواده خود را بی سروسامان گزارده

روانه گردیدی و پس از سه ماهی دست تهی بازگشته بیکار و سرگردان ماندی و چشم بدست این وآن دوختی . بااینحال پیداست که گفته های پدرم نتیجه نتوانستی داد .

نیز پدرم روضه خوانی نکردی . من دوازده سال اززمان او دریافتم که شش‌سالش را نیك بیادمیدارم . درآن شش سال روضه‌خوانی بخانه ماپانگزاشت . دراینجا نیز گفتی : بهتر است آن پول را بستمندان داد .

در آن زمان یکی ازگرفتاریها در ایران کشاکش شیخی و کریمخانی و متشرع بود . این کشاکش اززمان فتحعلیشاه برخاسته و در تبریز کار بخونریزی انجامیده و این زمان هرگروهی جدا ازدیگران زیستندی و ملا ومسجد و کتاب هاشان جدا می‌بود . شیخی بامتشرع یاکریمخانی آمد و رفت نکردی . دختربآنان ندادی ، تا توانستی کینه و دشمنی نشاندادی . دراین باره هم پدرم رفتاردیگری میداشت . زیرا باآنکه ازگروه متشرعان ، بلکه پیشوای آنان می‌بود ، باشیخیان و کریمخانیان مهربانی کردی و بهمگی آنان سلام دادی و حال پرسیدی . یکی ازخوشبختیهای پدرم داشتن دوستان پاکدل و نیکنهاد می بود . ده بیست تن دوستانی می‌داشت که بپدرم دلبستگی بی اندازه نشان دادندی و او را «آقا» خوانده پاس بسیار داشتندی . پدرم بآنها « داداش » گفتی و رفتار برادرانه کردی . این دوستان پدرم و رفتارشان‌خود داستان جداییست ، و دراینجاخواستم آنست که چند تنی ازآندوستانش ازشیخیان می‌بودند .

یکی از آنان حاجی جواد دیزجی می بود که همچون پدرم فرشفروشی کردی و تا ده سال پیش درتبریز زنده می بود و تبریزیان او را می‌شناسند . دیگری حاجی زین‌العابدین دیزجی می‌بود که درباتوم بازرگانی میداشتی وهرچند سال یکبار به تبریز می‌آمدی وخود یکی ازشیخیان بسیار کینه توز می‌بود و با اینحال باپدرم برادری می‌داشت .

چندبار این را از پدرم شنیده بودم : « این اختلاف را بمیان ما دیگران انداخته‌اند » . پدرم مرد ساده‌ای می‌بود و ازسیاست بیگانگان کمترین آگاهی نمیداشت . با آنحال دراین باره این سخن راگفتی . آنسالیکه آقا میرزا علي ثقةالاسلام (آنکه روسیان بدارش زدند) بجای پدرش نشسته بود یکشب‌رمضانی در نزد پدرم گفته شدکسانی ازشیخیان به پیش اورفته « مناسك حج » خواسته اند ، واوگفته است : « بهمان‌مناسك علمای نجف عمل کنید ، من نیزدرس از آن ها خوانده‌ام » . از این سخن پدرم شادمان گردیده و بثقةالاسلام دعا کفت ،

با اینحال شنیدنیست که پدرم ناچار شد در یك کشاکش شیخی ومتشرع پا بمیان گزارد که می‌توانم گفت همیشه افسوس آن پیشآمد خوردی . چگونگی آنکه در هکماوار سر دسته شیخیان حاجی محمود نام پیر مرد ریش سفیدی می‌بود و اورا خواهر زادگانی بنام جلیل وعباس و یوسف می‌بودند . این‌یوسف همانست که در تاریخ مشروطه نیز* دیده میشود و صمد خان او را « دو شقه » گردانیده و داستانش را براون و دیگران نوشته‌اند .

این یوسف درآنروز ها تازه سربرآورده بلوتیگری آغاز کرده و چون جوان بیباك و دلیری می‌بود دراندك زمانی نام یافته بود. پدرم باحاجی محمود و این خواهر زادگانش نیز مهربانی کردی و بهمگیشان پیش سلام شدی . در آن روزها این یوسف درسرراه هکماوار که ببازار می‌روند جلو زنی را گرفته بود. متشرعان این را بهانه گوفته بدسته بندی پرداخته و شامگاهان که پدرم‌همراه حاجی میر محسن آقا از بازار بازمی گشت‌جلو اوراگرفته بداد خواهی پرداختند، و فردا بخانه ماریخته بازور پدرم را جلو انداخته باخود بعالی قاپو بردند که از ولیعهد (محمد علیمیرزا) داد خواهند . ازآنسوی شیخیان دسته بسته بخانه ثقة الاسلام رفتند ، و چون ثقةالاسلام پابمیان گزاشت ازاینسو نیز حاجی میرزاحسن مجتهد بهمچشمی او هوا داری از متشرعان کرد . این داستان بدرازی افتاد و از تهران تلگرافها رسید و سر انجام پس از دوسه ماه کشاکش یوسف را که در زندان می بود باردبیل فرستاده در « نارین قلعه » که جایگاه گناهکاران سخت می‌بود بند کردند . این پیشآمد تخم دشمنی را میانه خاندان ما با حاجی محمود و یوسف کاشت که نتیجه‌اش گزند بسیاری در زمان مشروطه گردید .

پدرم با آنکه خود از ملایی روگردانیده بود و همیشه می گفت : « نان ملایی نان شرکست آدم باید بدلخواه مردم رفتار کند تا باو پول دهند » ، با اینحال بملایان دستگیری و پشتیبانی دریغ نگفتی . یك ملایی درآنزمان بنام ملا محمد فاضل تازه پیدا شده بود . پدرم به پشتیبانی او برخاست و یکشبی مهمانی بزرگی برپاگردانیده از توانگران کوی پولی گرد آورد و برای اوخانه‌خرید. می‌گفت : « باید باین ملایان پولی رسانید که نیازمند نباشند واز گفتن « حق » باك ندارند »

بااین رفتار پارسایانه و فروتنانه پدرم در میان مردم جایگاه والایی می داشتی و باحاجی میرمحسن آقا که دوتن درهمه کار ها همدست می بودند به بیشتر کارهای مردم رسیدگی کردندی . بیشتر کسانی که داد خواهی خواستندی

بنزد پدرم آمدندی و هرروز چند کاری از اینگونه رخدادی .

درآن زمان درایران عدلیه‌ای نمی‌بود . نگهداری ایمنی را در هر شهری به بیگلربیگی سپردندی و او بهر کویی یك کدخداگماردی ، و هر کدخدایی یك فراشباشی و یکدسته فراشان داشتی . این فراشان پولی از دولت نگرفتندی و می‌بایست روزی خود را از پیچیدگی بمردم درآورند .

فراشباشی هکماوار محمدقلی نام مرد بافهمی می‌بود و او بجای آنکه از مردم بازور پولی بگیرد دکان نانوایی کوی را باجاره گرفته بود و راه می‌برد و ازآن راه سود بسیاری می‌جست . ولی فراشها که بیشترشان مردان خانه دار و نیازمندی می‌بودند، ناچار بمردم آزار رسانیدندی و بهر کس نامی بسته پول خواستندی . این بود مردم به پدرم پناهیدندی و پدرم بجلوگیری کوشیدی .

نیك بیاد می دارم یکروزی تازه آفتاب دمیده بود که فراشباشی بدیدن پدرم آمد ، و چون نشست و چایی خورد و قلیان برایش آوردند چنین آغاز سخن کرد : « آقا خودتان میدانید که من نیازی بپول گرفتن از کسی نمیدارم ولی این فراشان زندگیشان باید از مردم گذرد . از سوی دیگر ما همینکه میخواهیم بدنبال کسی فرستیم که بیاورند و بکارش رسیدگی کنند و دهیك ونیم دهیك بگیرند می‌بینیم آمده باقا پناهنده شده . احترام آقا بما واجبست . ولی فراشها گرسنه می مانند » . پدرم پاسخ داد : « گفته شما راست است . من خواستم تنها آنست که بمردم بیدادگری نشود و پس از این درباره‌هر کسیکه بیامی فرستادم خودم پولی برای فراشها فرستم » .

یکبار دیدم پدرم چنین می گفت : « ما می گوییم پولیکه این‌فراشها می گیرند حرامست . پس اینها از کجا بخورند ؟ .. اگراینها نباشند مردم بجان‌یکدیگر افتند . . . » این را گفت و بیك خاموشی ژرفی فرورفت . پدرم کسی نمی‌بود که از گفته های مجتهدان بکنار رود و یا از کیش شیعی دلسردی نماید . لیکن در همانحال بیك دشواری دربارهٔ آنکیش برخورده بود و جستجوی پاسخ‌میکرد.

پدرم‌اندامی باریك ، بالای میانه ، ریش کوسج ، رخسارهٔ گندمی می‌داشت. ازوپیکره نمانده . ولی‌من‌هرزمان چشمم به‌پیکرهٔ سید جمال‌الدین واعظ اسپهانی (واعظ مشروطه) افتد پدرم را بیاد آورم . در رخساره بسیار مانند هم می بوده‌اند . تنها چشمهای پدرم درشتر و دستاری که بسر می گذاشت کوچکتر می بود .

هر دسته دیگران را گمراه میشمارد

در راه رستگاری معنی درست دین باز شده و هر خردمندی که از روی اندیشه آن کتاب را خوانده یا بخواندبراستی گفتارش گردن میگزارد . اما کسانی که آن کتاب سراپا راستی را خوانده اند و نپذیرفته اند باید گفت اینان بدو دسته اند :

دسته آنانند که پا بستی بدین ندارند و میخواهند در این جهان با لگام گسیختگی زندگانی را بسر دهند و در بی‌سود وزیان جهانیان که یگانه پایندان آن دین‌است نباشند .

دسته دیگر آنانند که اگرچه بظاهردلبستگی بدین‌نشان میدهند ولی‌در زیر فشار پندار های گیج کننده نیروی خردشان کاسته گردیده و سرانجام کارشان بجایی رسیده که راست را از دروغ و دین را از خرافات نمیتوانند تشخیص دهند و این دسته هر کدام در کیشی که هستند همان پندارهای بیخردانه که دارند دین راستین میشمارند و خود را رستگار دانسته وپا فشاری میکنند که جلو آمیغها را بگیرند .

مثلاوقتی که مامیگوییم : دین شناختن معنی‌جهان‌ودانستن معنی زندگی است بچخش میپردازند که این معنی با دین سازش ندارد و چون از آنان میپرسیم که شما معنی درست دین را باز گوئید جز سخنان پرت وبیهوده ای از آنان نمیشنویم شگفت آنکه هر دسته ای با پندار های بی پا و آلود گیهای زیانمند خود را رستگار ودیگران راگمراه میشمارد .

بخاطر دارم هنگامی که با بهائیان آمیزش داشتم‌میدیدم آنان بکسانیکه بارگاه شاه چراغ شیراز تعظیم میکنند و شمع در آنجا برده روشن مینمایند یا خاك کربلا را درمان کننده بیماریها میدانند مسخره میکنند و بکار و رفتار آن کسان میخندند و من گمان میکردم که اینان مردمانی هستند که از خرد پیروی میکنند و بکارهایی که‌مربوط بدین نبوده و نیست ریشخند مینمایند. اما هنگامی که بخانه باب (یا بگفته خودشان بیت) رفتم دانستم که خود اینان نیز گرفتار پندارهای دیگری شده‌اند که ازبوسیدن آستانه شاه چراغ و روشن کردن شمع درآن بارگاه کمتر نیست و آن اینکه دیدم صد ها شمع در آن اطاق کوچکی که نشیمنگاه سید باب بوده افروخته اند و هر کدام بایك فروتنی بی‌مانندی‌آن آستانه رامی‌بوسند .

شگفتر آنکه کسانی برگ درخت نارنج آن خانه را متبرك و میمون دانسته و برای درمان بیماری بهمراه میبردند .

اینست میزان اندیشه این مردم در باره دین ، اینست که ما میگوییم : باید برای آسودگی جهانیان همه این پراکنده اندیشیها از میان برداشته شود و همه باآئین خرد زیست کنند . کسانی اگررستگاری خواهند بدانند که رستگاری جز با باور داشتن بیکدین خرد پذیر نمیباشد .

لار - اسفندیار - کاویان

دو گفتار از آقای آگاه

-۲-

گلستان بوستان گلشن گلزار

شعرا و نویسندگان گذشته و اکنون این چهار کلمه را بیك معنی بکار برده‌اند ومی برند ولی بی گمان یك جدایی میانه اینها بوده‌است ومن این طور می اندیشم که گلستان جایی را که بوته های گل در آن نشانیده باشند می گفته‌اند همچون سروستان که جایی که سرو نشانیده باشند میباشد وبوستان دراصل بوزستان بوده ومنظور ازآن محل کاشتن خیار ویامانندآن میباشد همچنانیکه تاکنون هم دربرخی از نقاط اصفهان جای فالیزکاری را بوستان یابستان میگویند واگر این عقیده درست باشد بوستان که در کتابها بجای گلستان بکاربرده‌اند غلط میباشد وگلشن‌هم گمان‌میکنم‌دراصل گل نشان بوده است .چنانکه دراین حدودبباغهاییکه تازه درخت کاری کرده‌اند (باغ نوشان) ، میگویند که همان باغ نشان میباشد و اماگلزار گمان میکنم بجایی میتوان گفت کـه گل بخودی خود بروید یاگیاههایی درآن جا زیاد باشد، که‌دراینحال‌دیگر کشتزارهم‌درست نخواهد بود و باید کشتستان گفت . درهرحال یك جدایی باید میان این کلمه هاباشد .

پرچم : نوشته های آقای آگاه در باره‌گلشن و بوستان در خور پذیرفتنست وما نیزآنهارا براست میداریم . بوستان را در آذربایجان نیز بـه جیگاه خیار وخربوزه گویند وبمعنی دیگرنگویند . اماجدایی که باید درمیانه‌زار، وستان ، ومانند اینهاگراست ماچون دردنباله گفتارهایی که درپیرامون زبان می‌نویسیم به « پسوند ها وپیشوندها » خواهیم رسید ودرآنجا از این زمینه بسخن گشاده ودرازی خواهیم پرداخت دراینجا دیگر چیزی نمی نویسیم .

بیفرهنگان کیفرخود را خواهند یافت

آقای کسروی شما دشمن بیهوده کاری هستید و از اینرو بیهوده کاران هم دشمن شما شده اند . آخربیسوادانی که میخواهند خود را دانشمند قلم داده و از راه نوشتن کتاب مشهور شوند ، اگرچند شعری از اشعار فردوسی - سعدی حافظ -- خیام انتخاب نکرده وآنراکتابی نموده وبچاپ نرسانند -- پس چه کنند و ازچه راه معروف شوند .

ما اگر در زندگانی هم باشعار فردوسی احتیاج داشته باشیم -- کتاب شاهنامه را دردسترس داریم دیگر اینهمه کتابها بنام سپهبد فردوسی نصایح فردوسی کارزار فردوسی و غیره وغیره برای چیست

ما فردوسی را دوست داریم بـرای اینکه بایران و زبان فارسی علاقه داشته و بگفته خودش : « عجم زنده کـرده بدین فارسی » ولی اگـر او را پیغمبر و غیب دان و دانا بتاکتیك امروزه و معلم آموزش وپرورش بدانیم ، آیا بیخردی خود را نشان‌نداده‌ایم .

در زمان فردوسی ترکان و تازیان و ایرانیان در ایران بودند واختلاف دینی هم میانشان حکمفرما بود شاعر در کتاب خود بدین قسمت اشاره نموده است .اکنون دشمنان شما همین موضوع را باآب و تاب زیادی ازطرف فردوسی بیچاره غیبگوئی بزرگی دانسته و میگویند در هزار سال پیش فردوسی (عالم السر والخفیات) پیش بینی کرده که شخصی از نژاد تازیان وترکان و ایرانیان برخاسته دین پیش میآورد. تفو براین نادانی. آیا با این چیز ها راستی ها میان خواهد رفت . آن‌پسرك بی آزرم که در روزنامه پست خود بیشرمی بسیار در باره شما نموده‌آیا با این‌هرزه درایی خود را رسوای خاص و عام‌نخواهدکرد و دشنام هموطنانش رابرای خود نخواهد خرید

کاش این ناکسان با حکم کردن وجدان خود (اگر داشته باشند) نوشته های شما را میخواندند واگر میتوانستند پاسخی میدادند وگرنه پی به بی خردی خود برده قفل بردهان میزدند و زبان بریده صم و بکم بگوشه‌میخزیدند.

نام ایرانیگری براینان حرام باد ، که راستی را مایهٔ بی آبروئی ایران هستند .

سید جلال - فرزانه

پرچم : در این باره از تبریز و دیگر جاها نوشته های بسیاری رسیده ولی نیاز بچاپ آنها نیست . آن پسرك که در روزنامه سیاه خودآن بی‌آزرمی ها راکرده بود کیفری یافته است و دیگر بیفرهنگان نیز خواهند یافت . پس از این رفتارما با بد زبانان و بیفرهنگان‌آن نخواهد بودکه تاکنون بوده است .

از تاریخ مشروطه



این نایب یوسف یکی از لوتیان تبریز و از همراهان ستارخان (درزمان لوتی گری او) بوده سپس در مشروطه نیز پا در میان مداشت و هماست که پس از چیرگی سپاهیان روس در تبریز با دستور صمد خان او را کشته و دو شقه گردانیدند که هرشقه اش را از یك سوبی آویختند. براون و دیگران داستان اورا نوشته اند . چون در گفتار « زندگانی من » نامی ازو برده‌شده پیکره اش را دراینجا آوردیم .

نایب یوسف هکماواری

خجسته باد تلگرافی

ازبهبهان - پرچم گشایش چاپخانه پیمان خجسته بادمی گویم صبوری

پرچم : ازاین سهش با کدلانه سپاسگزاریم ومانیز درود ارمغان میسازیم

مرگ یکی از آزادیخواهان بنام

در این دو هفته یکی از پیشآمد های افسوس آور مرگ شادروان سید جلیل اردبیلی بوده . ما بادلبستگی که بجنبش مشروطه خواهی درایران میداریم از این پیشآمد اندوهناکیم ولی هر کسی روزی از اینجهان در خواهد گذشت و خوشا کسی که با نام نیکی در گذرد . چون شادروان اردبیلی یکی از پیشگامان آزادیخواهان ایران می بودند ما در شماره آینده پیکره ایشان را باآنچه دربارهشان میدانیم خواهیم آورد .

گزارش پانزده روز اول تیر ماه ۱۳۲۲

۱ - جنگهای جبهه خاور - ازسه ماه و نیم باین طرف که عملیات مهم جنگی درجبهه خاور موقوف شده وهریك ازدوطرف به تهیه و تدارکات مشغول بودند تقریبا دوره انتظاری پیش آمد واین سکوت افکار دنیارا بخود مشغول ساخته بود . هر کسی در باره اتفاقات تابستان امسال حدسهائی میزد . جمعی راعقیده براین بود که آلمانها درتابستان امسال دست بعملیات بزرگی نزده ودر جبهه خاور درحال مدافعه باقی خواهند ماند . دسته دیگر میگفتند دستگاه جنگی آلمان تعطیل بردار نبوده خواه وناخواه باید بکار مشغول شود زیراهر مقدار مدت آرامش بطول انجامد بهمان میزان آرتش سرخ نیرومندتر گردیده وروزی این سکوت موقتی را بهم‌زده وبرسپاهیان آلمان خواهند تاخت .دسته سوی که نظرآنها بحقیقت نزدیکتراست معتقد بودند که فرماندهی کل محور مشغول به‌تحکیم نقاطی‌است که احتمال پیاده شدن نیروی متفقین ازآنجا میرود وبمحض اینکه اطمینان خاطری از استحکام نقاط مذکور حاصل گردید دوباره درجبهه‌خاور بحمله خواهندپرداخت . صحت این نظراخیرا تائید ونیروی آلمان‌صبح روز دوشنبه ۱۳ تیرماه دریك قسمت از جبهه خاور بحمله آغاز نمود .

گرچه این حمله آلمانها در یك نقطهٔ معینی (بین اورل و بیلگرود) شروع شده وطول آن از ۳۰۰ کیلومتر تجاوز نمی نماید و لیکن طبق اخبار رسیده کیفیت این حمله بسیار شدید بوده وازحیث تعداد تانك وشماره هواپیما تاکنون نظیر نداشته است‌واحتمال قوی میرود دامنهٔ آن وسعت یافته وبزودی چندین صد کیلومتر بطول جبهه فعلی افزوده شود . چیزیکه مسلم است و از جریان واوضاع جنك هم استنباط میشود فرماندهی‌آرتش‌سرخ این دفعه‌غافلگیر نشده وحتی ازنقطه حمله آلمانها نیزباخبر بوده است و بهمین سبب پیشرفتهای سریعی که فرماندهی محور درآغاز حمله انتظار داشت بدست نیامده و میزان تلفات نیروی مهاجم چه‌ازحیث نفرات وچه‌ازحیث مهمات‌بیش‌ازحد معمول میباشد. مطلعین از اوضاع جنگی در باره این حمله آلمان حدسهائی زده و نظریاتی دارند که ما خلاصه عقیده هریك از آنهارا ذیلا مینگاریم :

۱- دسته از کارشناسان میگویند : این حمله آلمان چندان مهم نبوده وبلکه حمله موضعی است و صرفا برای اصلاح خطوط مدافعه محور آغاز شده است !

۲- بعضی برآنند که این حمله مقدمه هجومهای اصلی بوده و بزودی

توسعه خواهد یافت وهمانست که دنیا انتظار آنرا داشت .

۳ـ جمعی را عقیده برآنست که فرماندهی محور با این حمله خودمیخواهد تدارکات حمله بزرك آرتش سرخ را بهم زده واجرای نقشه آنهارا برای‌مدت زمانی بتأخیر اندازد .

۴ـ قسمتی ازکارشناسان جنگی براین عقیده هستند که فرماندهی‌آلمان دلایلی دردست دارد که هنوز تدارکات متفقین برای ایجاد جبهه دوم تکمیل نشده وباین زودی‌اقدام بپیاده کردن نیرو درخاك اروپا نخواهند کرد وبهمین‌علت آلمانها میخواهند با حمله وهجوم های سخت نیروی روس را دچار تلفات و ضایعات مهمی کرده ودرموقع ایجاد جبهه دوم خیال خودرا ازسمت خاورآسوده وراحت بنمایند .

۵ـ دسته دیگر که طرفداران کمی دارد میگویند آلمانهامیخواهند درتابستان امسال نیروی روس را متلاشی ساخته وتامیتوانند آخرین ضربه را بآرتش سرخ وارد آورند .

فعلا جنك با شدت هرچه تمامتر دراین قسمت ازجبهه خاور ادامه داشته و هردونیرو تلاش دارند حد اعلای تلفات را بطرف مقابل وارد آورند . برای مجسم نمودن سختی وشدت این جنك آخرین اعلامیه را که درعصر ۱۵ تیر ماه انتشار یافته است ذیلا مینگاریم :

« نبردهای سختی درشمال کورسك ادامه و پیاده نظام آلمان در شمال « بیلگرود » بیك حمله محلی بزرك مبادرت کردند . آلمانها در ۲۴ ساعت اخیر بیش از ۸۰۰ تانك خسارت داده اند . درتاریخ جنگهای جبهه شوروی تا بحال سابقه ندارد که آلمانها دریك روز این همه تانك از دست بدهند . خبرنگار رویتر میگوید صدها تانك بزرگ ازنوع (تیگر) وهزارها تانك کوچك درنبردهای فعلی شرکت کرده اند . طول جبهه جنگ درحدود ۳۰۰ کیلومتر میشود آلمانها فوق‌العاده کوشش میکنند که خطوط روسها را بشکافند وبخسارات زیاد اهمیت نمیدهند . در۲۴ساعت اخیربجزیك مدت کوتاهی ازشب همواره جنك باشدت ادامه داشته‌است و یقین است که درچند روزآینده جنگهای سخت‌تری رخ خواهد داد .

روزنامه ستاره سرخ مینویسد ساعت بساعت میدان نبرد وسیعتر میشود و آلمانها سعی دارند مقاومت سپاهیان شوروی را بشکنند لیکن نیروهای شوروی دلاورانه ایستادگی میکنند ! »

چون اخبار مشروح ومفصلی هنوز از این جبهه نرسیده است لذا درباره آینده این نبرد خونین نمیتوان اظهار عقیده کرد ولیکن آنچه میدانیم وتردیدی درباره صحت آن نمیتوان کرد همانا نیرومندی آرتش سرخ است که درنتیجه جنگهای دوساله تجربه‌های زیادی بدست آورده وروز بروز بتقویت ابزارهای جنگی وروحیه سربازان افزوده اند واگر امسال نیز پیشرفتهائی نصیب آلمانها شده وتاچند صدکیلومترهم بداخله روس نفوذکنند دیریازود فصل تابستان پایان یافته ودوباره موسم حمله وهجوم نیروی سرخ فرا خواهد رسید . وبعلاوه متفقین نیز حتما ازگرفتاری آلمان درجبهه خاوراستفاده کرده وبرای کمك به ارتش‌سرخ به بمبارانهای هوائی خواهند افزود وای بساکه درایجاد و تشکیل جبهه دوم نیز تسریع کنند علی‌ای حال‌هفته‌های آینده‌چگونگی را برای‌ماروشن خواهدساخت .

جنگهای خاور دور ـ آمریکائیان در هفته اول تیرماه دست بعملیات بزرگی زده ودر هشتم این ماه درچند جزیره کوچك واقع در شمال خاوری استرالیا نیروپیاده کردند . این اقدامات ناگهانی ژنرال (ماك آرتور) فرمانده نیروی متفقین درشرق دورباعث شد که جنگهای زمینی درهریك‌ازجزایر نامبرده بوقوع بپیوندد همچنین جنك دریائی سختی نیز درآبهای مجمع الجزایر سلیمان بین نیروی دریائی امریکا وناوگان ژاپون درگرفته است که مطابق‌آخرین اخبار هنوز ادامه دارد . اخبارواصله ازاین جبهه حاکیست که امریکائیان‌جزیره «رانکائو» واقع درجنوب‌خاوری‌جزیره « ژرژیای جدید »را که ازمجمع‌الجزایر سلیمان است تصرف نموده وخسارات زیادی بکشتیهای ژاپون واردآورده اند و درجنك یك رزمناو امریکائیان نیز ازنوع لیلیان غرق شده است .

ازروی هم رفته موفقیت‌هائیکه تاکنون نصیب‌امریکائیان شده میتوان‌گفت نتیجه این جنك بسود آمریکائیان خواهد بود زیرا باتصرف این نقاط مبداء های تازه برای برای حمله های آینده بدست آورده اند وبزودی نتایج حاصله از آن دیده خواهد شد .

خبرگزاری فرانسه مستقل نیز عقیده دارد که این جنك روز بروز بنفع متفقین توسعه میابد وژاپونیها دراین پیکار شکست هوائی فاحشی خورده‌اند .

درباره هدف ژنرال (مك‌آر تور) در این جنك عقیده‌های مختلفی اظهار میشود ولی آنچه متفق علیه عموم است همانا جلوگیری از خطراتی است که متوجه استرا لیا بوده واین ژنرال امریکائی کوشش میکندخطوط دفاعی‌استرالیا را تامیتواند درنقاط دورتری تأسیس نماید .

۳- مرك ناگهانی ژنرال سیگورسگی - ژنرال ولادیسلاو سیگورسکی نخست وزیروفرمانده کل نیروی لهستان که باتمام ستاد خودبوسیله یك هوا پیمای بمب افکن از جبل طارق حرکت و رهسپار لندن بود ناگهان هواپیمای آنها افتاده وباستثناء خلبان هواپیما خود ژنرال وهمراهان او کشته شدند.

ژنرال سیگورسکی درسال ۱۸۸۱ مسیحی درلهستان جنوبی متولد گردیده ودرجنك بزرك گذشته بعضویت کمیته مرکزی ملی لهستان انتخاب ودر راه استقلال وآزادی میهن خود خدمات شایانی نموده است.

درسال ۱۹۳۹ پس از شکست لهستان مشارالیه بفرانسه رفته ودر آنجا موفق به تشکیل یك آرتش لهستانی گردید. بعد ازتسلیم فرانسه ژنرال سیگورسکی رهسپار لندن شده وبا کمك انگلستان بایجاد نیروی لهستانی اقدام نمود درجریان این چندسال گذشته ژنرال نامبرده بیکار نبوده و دائما حرکت میکرد چنانکه سه مرتبه کشور امریکا متحده را دیدن نمود.

اخیراً که مشارالیه درشهر بیروت بود از طرف آقای روزولت رئیس جمهور امریکائی نامه ای بوی رسید که ازمضمون آن اطلاعی بدست نیامد ولی اغلب ازکارشناسان چنین گفتند که نامه مذکور مربوط باختلاف نظر بین لهستان ودولت شوروی بوده.

خبرگزاری انگلیس عقیده دارد که درانتخاب جانشین ژنرال سیگورسکی عجله نکرده وشاید یکی دوهفته بطول انجامد واحتمال میدهد در برگزیدن جانشین مشارالیه سعی خواهدشد حتی المقدور کسی را انتخاب کنند که درسازش بادولت شوروی راه حل مناسبی بدست آورد.

رادیوهای محور این پیش آمد ناگوار را وسیله تبلیغات قرار داده ودر اطراف کشته شدن ژنرال مزبور انتشاراتی دادند ولیکن آنچه مسلم است فقید نامبرده یکی از سیماهای مبرز این جنك بوده و فقدان اوضایعه بزرگی برای لهستان ومتفقین بشمار میرود.

چنانکه ازاخبار واصله و از جریان اوضاع استنباط میشود زمامداران متفقین بقضیه اختلافات واصله بین دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت لهستان اهمیت بسزائی داده و حتی المقدور سعی دارند بخیر و خوشی و با رضایت طرفین فیصله دهند و چون آقای روزولت رئیس جمهور امریکا نیز در این کار مداخله دارد تصور نمیرود موضوع دنباله زیاد پیدا کند دیر یازود بحل اختلاف طرفین اقدام و خاتمه خواهند داد.

فرهنك پرچم

آز - حرص، طمع
آسیب - آفت
آموزاك - هرآنچه آموزند(تعلیم)
آموزاکها - تعالیم
آمیغ - حقیقت
آزرم - شرف
آهنك - قصد، اراده
آهنگیدن - قصد کردن
آوازه - شهرت
انگیزه - باعث
انگار - فرض
انگاشتن - فرض کردن
بایا - واجب، وظیفه
باهماد - جمعیت، حزب
بخشیدن - تقسیم کردن
بخش - قسمت
بخشاییدن - رحم کردن
بخشایش - رحم، دلسوزی
بیوسیدن - انتظار داشتن
پادآواز - انعکاس
پتیاره - بلا
پرگ - اذن، اجازه
پرگیدن - اذن دادن
پیکره - عکس
چیستان - معما، لغز
چخیدن - مجادله کردن
چخش - مجادله
داراك - مال
سپهر - طبیعت (عالم)
ستیزه - لجاجت
ستیزیدن - لجاجت کردن
سزیدن - جایز بودن
سزا، سزنده - جایز
سترسیدن - محسوس گردیدن
سترسا - محسوس
سهش - حس، احساس
سهیدن - بحس آمدن
شلپ - شیرین
شلپه - شیرینی
شوند - جهت، سبب
شدسیدن - دریافتن بااندامهای پنجگانه
فرهنگ - تربیت، ادب
فرهیختن - تربیت کردن
فرمودن - امر کردن
مون - خاصیت (طبیعت یکچیز)
نابیوسان - نامنتظر، ناگهان
هوده - نتیجه
ورجاوند - مقدس

در باره ((شرکت سهامی))

در خرداد ماه گذشته از سوی یاران همدان بخشنامه‌ای بهمه شهرهایی که آزادگان و پاکدینان هستند فرستاده شده‌در این زمینه که همگی یاران بهمدستی یك شرکت سهامی پدید آورده از سرمایه آن چاپخانه بزرگتری برپا گردد و روزنامه روزانه پرچم پراکنده شود ودر بیشتر جاها یاران این پیشنهاد را بخوشی پذیرفته بفروش سهام درمیان خود پرداخته‌اند و در این دوهفته نخست از اندیمشك از آقای نوربخش ، و دوم از اهواز از آقای امام نامه ها در این باره رسیده و فهرستهایی از سهام خریداری شده فرستاده‌اند و چون این آقایان از ما پاسخ میخواهند جمله های پایین را در پاسخ آنان می نویسیم :

۱) روزنامه پرچم که بیرون نمی‌آید نه‌تنها ازآنست که‌سرمایه کم میداریم شوندهای دیگری نیز درمیان می بود . میخواستیم پیش از هرکاری یك چاپخانه برپا گردانیم ، سپس کتابهای خود را که نسخه‌ها شان پایان یافته بچاپ رسانیم . اینها را بیش از کمی سرمایه در اندیشه می‌داشتیم و خدا را سپاس که چاپخانه برپا گردیده کتابها نیز یکی پس از دیگری ازچاپ بیرون می‌آید ، و ما خود بآن می باشیم که زمینه بیرون دادن روزنامه روزانه را آماده گردانیم .

۲) در این باره که یاران همدان پیش آورده‌اند ما بکنارخواهیم بود. جلو کوشش یاران را نمیگیریم ولی خود دخالت نخواهیم کرد . این گفتگودر تبریز هم شده بود . در تهران نیز آقای محمدیآن راپیشنهاد میکردند . اکنون که یاران همدان پیشگام گردیده‌اند خودنیز بهمراهی دیگر یاران بپایان رسانند. اگر میخواهند در تهران با آقای محمدی یا باآقای واعظپور نامه نویسی کنند . ما تنها یکچیز را آرزومندیم وآن اینکه بکسی فشار نیاید و این نباشد که جوانان کمچیز ازدر رفت زندگانی خود ببرند وباین سرمایه بدهند . اینها را هیچگاه نمیخواهیم .

۳) اگرکارآقایان پیش رفت ما نیز «سرمایه شرکت چاپخانه پیمان» را که اکنون نزدیك به۲۵۰۰۰۰ ریالست بآن سرمایه توانیم افزود

دفتر پرچم